

مانیفست حزب کمونیست

کارل. مارکس، فریدریش انگلس

از انتشارات حزب کار ایران (توفان)
اردیبهشت ۱۳۸۸

فهرست:

- ۲ تیترا داخل کتاب مانیفست
۳ از طرف اداره نشریات
۴ تصویر مارکس
۵ تصویر انگلس
۶ پیشگفتار حزب کار ایران (توفان)
۸ پیشگفتار سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان
۹ پیشگفتار چاپ آلمانی سال ۱۸۷۲
۱۱ پیشگفتار چاپ روسی سال ۱۸۸۲
۱۳ پیشگفتار چاپ آلمانی سال ۱۸۸۳
۱۴ پیشگفتار چاپ انگلیسی سال ۱۸۸۸
۱۹ پیشگفتار چاپ آلمانی سال ۱۸۹۰
۲۵ پیشگفتار چاپ لهستانی سال ۱۸۹۲
۲۷ پیشگفتار چاپ ایتالیایی سال ۱۸۹۳

۲۹ مانیفست حزب کمونیست

۳۰ پشت جلد "مانیفست حزب کمونیست" چاپ سال ۱۸۴۸
۳۱ دست نویس صفحه‌ای از "مانیفست حزب کمونیست"

۳۳ ۱ - بورژواها و پرولتارها
۴۶ ۲ - پرولتارها و کمونیست‌ها
۵۵ ۳ - ادبیات سوسیالیستی و کمونیستی

۵۵ I - سوسیالیسم ارتجاعی
۵۵ الف) سوسیالیسم فئودالی
۵۷ ب) سوسیالیسم خرده بورژوازی
۵۸ ج) سوسیالیسم آلمانی یا سوسیالیسم "حقیقی"

۶۲ II - سوسیالیسم محافظه کار یا بورژوائی
۶۳ III - سوسیالیسم و کمونیسم انتقادی - تخیلی

۶۶ ۴ - مناسبات کمونیست‌ها با احزاب مختلف اپوزیسیون

ک. مارکس. ف. انگلس

مانیفست حزب کمونیست



اداره نشریات بزبانهای خارجی
مسکو سال ۱۹۵۱

تیترا داخل کتاب

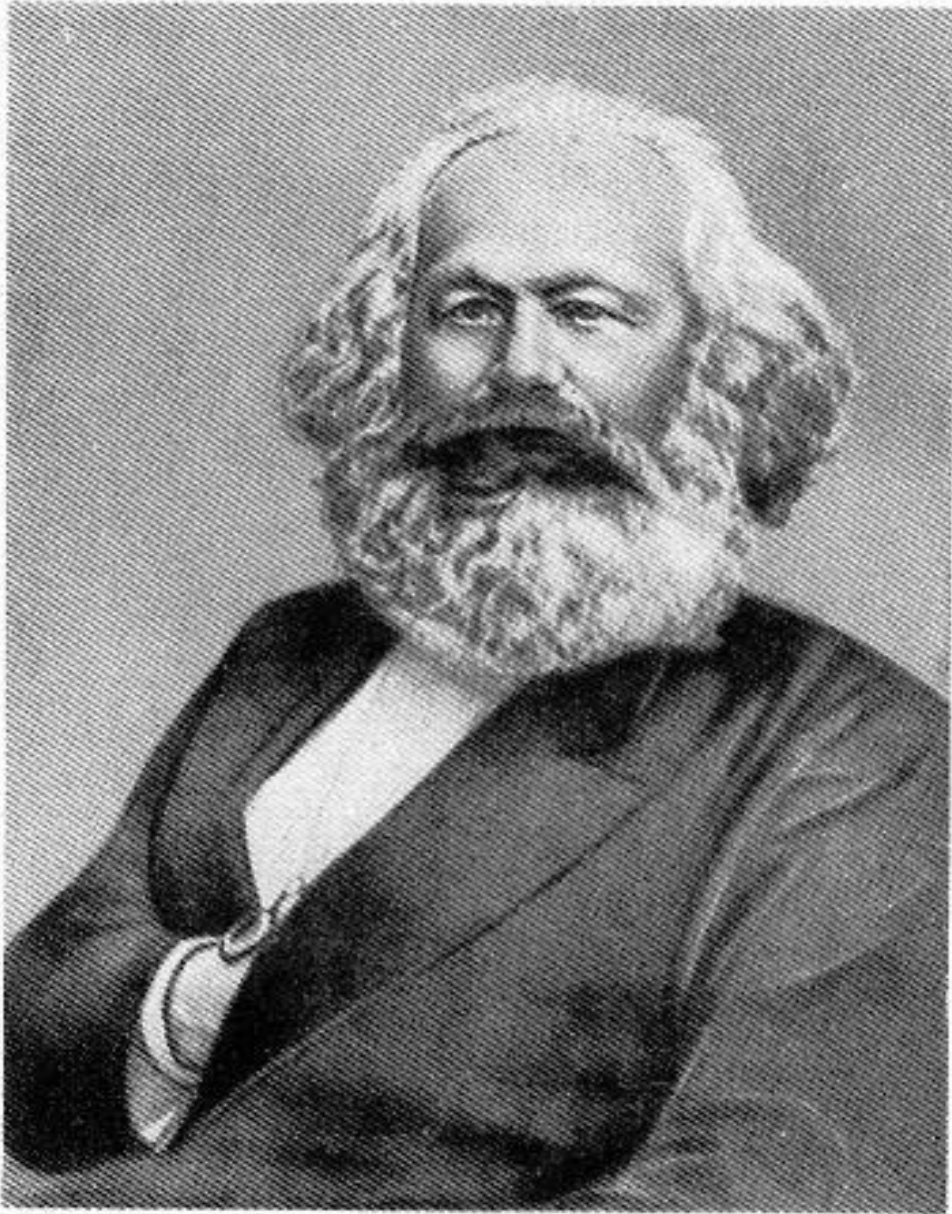
پرولتارهای جهان متحد شوید!

از طرف اداره نشریات

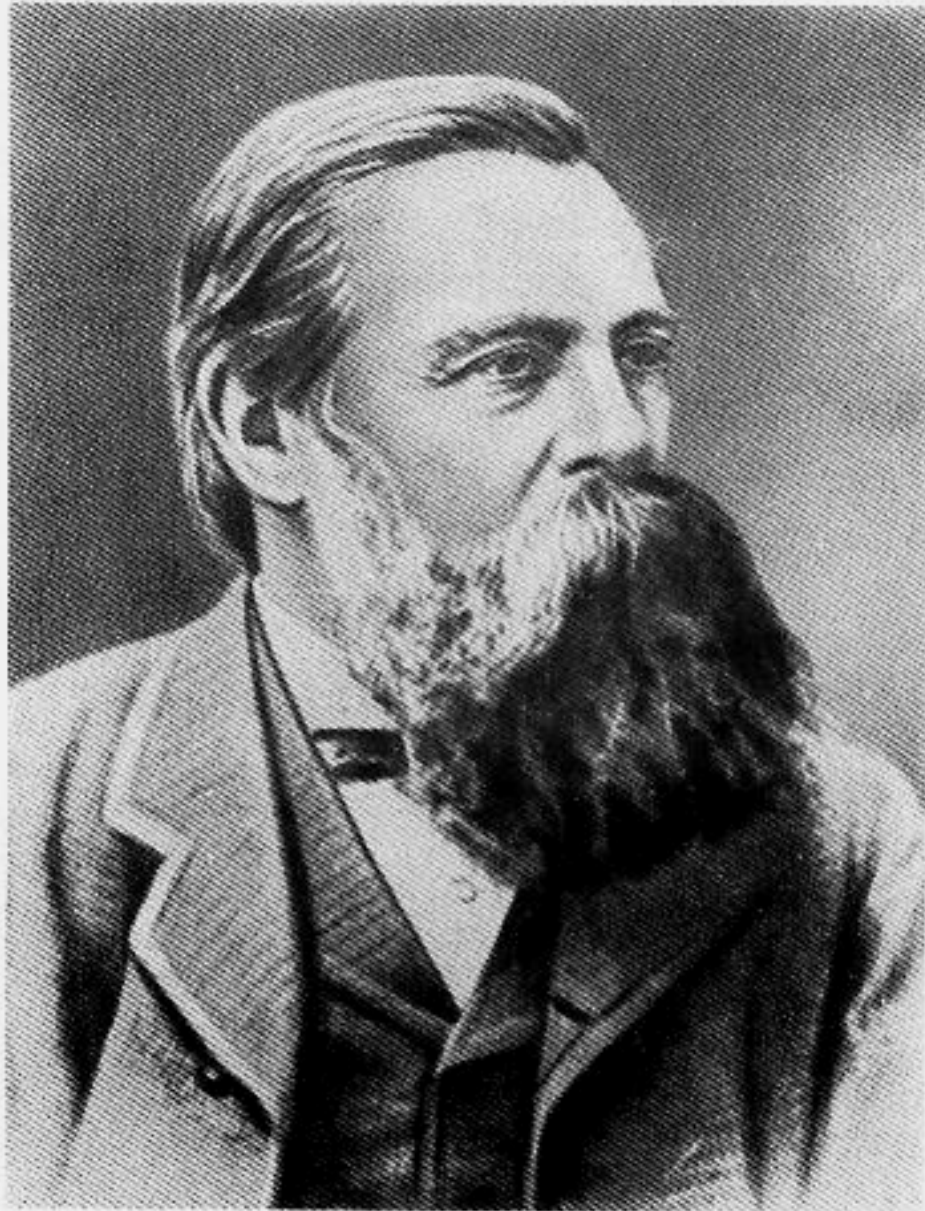
ترجمه کنونی "مانیفست حزب کمونیست" به زبان فارسی از روی متن آلمانی چاپ سال ۱۸۴۸ به عمل آمده است.

تغییراتی که در چاپ‌های بعدی آلمانی و هم چنین در چاپ انگلیسی منتشره در سال ۱۸۸۸ وارد شده، از طرف هیئت تحریریه در حواشی قید گردیده است.

آن حواشی که ف. انگلس برای چاپ انگلیسی، منتشره در سال ۱۸۸۸ و چاپ آلمانی منتشره در سال ۱۸۹۰ نگاشته است، ضمن این متن آورده شده است. در چاپ حاضر کلیه پیشگفتارهایی که مؤلفین برای چاپ‌های مختلف نوشته‌اند، قید شده است.



Karl Marx



F Engels

پیشگفتار

"مانیفست کمونیست" سند برنامه‌ای حزب کمونیست است. آن چه که در این سند، پایه‌ای و اساسی است، مشی سیاسی پرولتاریا برای نیل به قدرت حاکمه است. سیاست اساس مبارزه طبقاتی پرولتاریا است. مبارزه اقتصادی و ایدئولوژیک در خدمت مبارزه سیاسی است (تکیه از توفان) از این رو چنان چه مبارزه طبقاتی و کسب قدرت دولتی را از مارکسیسم بزدایند و مارکسیسم را به عرصه فرهنگ و فلسفه و اخلاقیات محدود سازند دیگر سر و کار ما با مارکسیسم نیست، با انحراف و روی گرداندن از مارکسیسم است. و این کار را امروز تحت نام اشاعه مارکسیسم، پاره‌ای روشنفکران ضد کمونیست انجام می دهند.

سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان نخستین سازمان ایرانی بود که به انتشار وسیع "بیانیه حزب کمونیست" اثر جاودانی مارکس و انگلس دست زد. پیش از آن برگردان‌هایی از رفقای شوروی و چین وجود داشتند که در شوروی و یا چین به چاپ رسیده بودند و بندرت در دسترس عموم قرار داشتند. همان چاپ نخست این بیانیه با استقبال فراوان ایرانیان خارج از کشور روبرو شد که در پی آموزش اندیشه‌های انسانی کمونیسم بودند.

از آن تاریخ تا کنون چند ده سال می گذرد و دشمنان کمونیسم این بار در خرقة مارکسیسم کمر به نابودی و تحریف آن بسته‌اند. آنها مدعی‌اند که بیانیه حزب کمونیست نقشی برای حزب قائل نیست و همه وظایف را به عهده خود طبقه کارگر قرار داده است، آنها به نفی نقش رهبری در جنبش کمونیستی و نفی ماهیت علمی بودن مارکسیسم مشغولند. آنها این سند تاریخی را اسلحه کرده‌اند که با آن علیه حزبیت و نظریات کمونیستی مبارزه کنند.

عده‌ای در ایران که از ضد کمونیست‌های سرشناس هستند متن برگردان‌های گذشته را گرفته با کمی آرایش آن را به نام "نامی" خود منتشر کرده‌اند تا سری در میان مترجمین پیدا کنند و از قیل زحمت دیگران ارتزاق معنوی نمایند. تحریف آنها در این است که "بیانیه حزب کمونیست" را بدون مقدمات آن که بخش جدا ناپذیر از متن خود کتاب است پخش کرده‌اند. این عمل آگاهانه و برای تحریف "بیانیه حزب کمونیست" صورت گرفته است.

مارکس و انگلس خود وقتی پس از ۲۵ سال "مانیفست کمونیست" را ارزیابی می کنند بر این عقیده‌اند که "باید اینجا و آنجا در برخی جزئیات تجدید

نظر کرد، مانیفست خود توضیح این اندیشه است که به کاربردن اصول همیشه و همه جا بستگی به شرایط تاریخی مشخص دارد و در نتیجه نباید به اقدامات و تدابیر انقلابی که در پایان فصل شمارش شده، بیش از حد اهمیت داده شود. این قسمت امروز در بسیاری جهات به صورت دیگری نوشته خواهد شد." و نیز اگر ملاحظات در باره موضع گیری کمونیست‌ها نسبت به احزاب مختلف اپوزیسیون (فصل ۴) امروز نیز صحیح هست معذالک در عمل کهنه شده زیرا که وضع سیاسی از بیخ و بن تغییر یافته و تحول تاریخ اغلب احزاب برشمرده را به دست نیستی سپرده است". (مقدمه مارکس و انگلس بر چاپ جدید مانیفست به زبان آلمانی در ۱۸۷۲) (تکیه از ما است).

ما "بیانیه حزب کمونیست" را مجدداً منتشر می کنیم. علت این اقدام حزب کار ایران (توفان)، مبارزه مجدد با تحریف کنندگان مارکسیسم است که مانند قارچ از زمین سرمایه‌داری سر در می آورند. چنین "قهرمانانی" تا زمانی بیا برو دارند که درگیری‌های کارگری تشدید نگشته و ما هنوز دوران آرامش را می گذرانیم. وقتی جنگ طبقاتی شدت گرفت و کار بحران به خیابان‌ها کشید همه این تئوریهای پوسیده ضد کمونیست‌ها بی رنگ می شود.

حزب کار ایران (توفان)

فروردین ۱۳۸۸

آوریل ۲۰۰۹

پیش گفتار سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان

سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان به مناسبت صد و پنجاهمین سالگرد میلاد انگلس تصمیم گرفت دو اثر داهیانۀ زیرین را در اختیار خوانندگان گرامی بگذارد: یکی "مانیفست حزب کمونیست" که مارکس و انگلس در ۱۸۸۴ منتشر ساختند و دیگر "لودویگ فوئرباخ و پایان فلسفۀ کلاسیک آلمانی" که انگلس در ۱۸۸۸ نگاشته است.

اینک مانیفست حزب کمونیست که:

« جهان بینی نوین، یعنی ماتریالیسم پیگیر را که شامل بر زندگی اجتماعی است، دیالکتیک را که پردامنه ترین و عمیق ترین علم تکامل است، تئوری مبارزۀ طبقاتی و نقش انقلابی را که تاریخ جهان بر عهده پرولتاریا، این آفرینندۀ جامعۀ نوین، جامعۀ کمونیستی گذاشته، با روشنی و نیروئی بی مانند بیان می کند. » (لنین)

در دسترس خوانندگان قرار می گیرد.

ترجمۀ این کتاب در سال ۱۹۵۴ یعنی پیش از غلبۀ رویزیونیسم در اتحاد شوروی، در آن کشور از طرف اداره نشریات صورت گرفته است و اکنون عیناً تجدید طبع میشود.

سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان

آبان ۱۳۴۹ - اکتبر ۱۹۷۰

پیشگفتار چاپ آلمانی سال ۱۸۷۲

"اتحادیه کمونیست‌ها" این سازمان بین‌المللی کارگری، که بدیهی است در شرایط آن روز تنها می‌توانست به صورت سازمانی مخفی وجود داشته باشد، در کنگره خود که در نوامبر سال ۱۸۴۷ در شهر لندن انعقاد یافته بود، ما امضاء کنندگان زیرین را مأمور ساخت برنامه مفصل تئوریک و عملی حزب را برای انتشار تهیه نمایم. بدین ترتیب "مانیفست" زیرین به وجود آمد و چند هفته قبل از انقلاب فوریه^۱ دست نویس آن برای چاپ به لندن فرستاده شد. "مانیفست" که ابتدا به آلمانی به چاپ رسید، دستکم دوازده بار بدین زبان با چاپ‌های گوناگون در آلمان و انگلستان و آمریکا نشر یافت. ترجمه انگلیسی آن که به وسیله میس هلن مک فارلن انجام یافته بود برای نخستین بار در سال ۱۸۵۰ در شهر لندن در "Red Republican" منتشر گشت و سپس در سال ۱۸۷۱ اقلاً سه بار در آمریکا، ترجمه‌های مختلفی از آن نشر یافت. ترجمه فرانسه، برای اولین دفعه، کمی پیش از قیام ماه ژوئن سال ۱۸۴۸ در پاریس از چاپ خارج و اخیراً نیز در "Le Socialiste" چاپ نیویورک منتشر شده است. ترجمه جدیدی در دست تهیه است. ترجمه لهستانی آن اندکی پس از نخستین چاپ آلمانی در لندن نشر یافت. ترجمه روسی آن در سال‌های شصت در شهر ژنو انجام گرفت. به زبان دانمارکی نیز اندکی پس از انتشارش ترجمه گردید. گرچه در عرض بیست و پنج سال اخیر شرایط و اوضاع قویاً تغییر یافته، با این همه، اصول کلی مسائلی که در این "مانیفست" شرح و بسط داده شده است رویهم رفته تا زمان حاضر نیز به صحت کامل خود باقی مانده است. در بعضی جاها شایسته بود اصلاحاتی به عمل آید. اجراء عملی این مسائل اصولی، همان طور که در خود "مانیفست" ذکر شده، همیشه و همه جا مربوط به شرایط تاریخی موجود است و به همین جهت برای آن اقدامات انقلابی که در پایان فصل دوم قید گردیده است به هیچ وجه اهمیت مطلق نمی‌توان قائل شد. در شرایط امروزی شایسته بود که این قسمت از بسی لحاظ به شکل دیگری بیان شود. نظر به تکامل فوق‌العاده صنایع بزرگ در عرض بیست و پنج سال اخیر و رشد سازمان‌های حزبی طبقه کارگر که با این تکامل صنعتی همراه است و نیز نظر به تجربیات عملی که اولاً در انقلاب فوریه و آن گاه به میزان بیشتری در کمون پاریس، یعنی هنگامی که برای نخستین بار مدت دو ماه پرولتاریا حکومت

۱ - منظور انقلاب فوریه ۱۸۴۸ فرانسه است. هیت.

را به دست داشت، حاصل آمده، این برنامه اکنون در برخی قسمت‌ها کهنه شده است. به ویژه آن که کمون ثابت کرد که "طبقه کارگر نمی تواند به طور ساده ماشین دولتی حاضر و آماده‌ای را تصرف نماید و آن را برای مقاصد خویش به کار اندازد" (رجوع کنید به:

Der Bürgerkrieg in Frankreich, Adresse des Generalrats
der Internationalen Arbeiterassoziation" - Karl Marx

چاپ آلمانی صفحه ۱۹، که در آنجا این فکر به طور کامل تری شرح و بسط داده شده است^۲). به علاوه به خودی خود واضح است که انتقاد از نوشته‌های سوسیالیستی برای امروز ناقص است زیرا این انتقاد فقط تا سال ۱۸۴۷ را در بر میگیرد و نیز مسلم است که ملاحظات مربوط به مناسبات کمونیست‌ها با احزاب گوناگون اپوزیسیون (فصل چهارم)، گو این که رئوس مسائل آن حتی امروزه نیز به صحت خود باقی است، ولی باز برخی از جزئیات آن کهنه شده زیرا وضع سیاسی کاملاً تغییر کرده و تکامل تاریخی، اغلب احزابی را که از آنها نام برده شده از صفحه روزگار زدوده است. با این وجود "مانیفست" سندی است تاریخی و ما دیگر خود را محق نمی دانیم که در آن تغییری وارد سازیم. ممکن است میسر شود که در چاپ بعدی مقدمه‌ای ترتیب دهیم که فاصله زمانی بین ۱۸۴۷ تا امروز را در بر گیرد؛ اقدام به چاپ کنونی "مانیفست" برای ما چنان غیر منتظره بود که وقت انجام این کار را نداشتیم.

کارل مارکس، فریدریش انگلس
لندن - ۲۴ ژوئن سال ۱۸۷۲

۲ - رجوع کنید به ک. مارکس. جنگ داخلی در فرانسه. پیام شورای کل جمعیت بین المللی کارگران

پیشگفتار چاپ روسی سال ۱۸۸۲

نخستین چاپ روسی "مانیفست حزب کمونیست" ترجمه باکونین، در آغاز سال‌های شصت^۳ انتشار یافت؛ این نسخه در مطبعه "کولوکل" به طبع رسیده بود. در آن هنگام چاپ روسی "مانیفست" در باختر می‌توانست تنها به مثابه یک نوع طرفه مطبوعاتی تلقی شود. ولی اکنون دیگر یک چنین نظریه‌ای محال است.

این که تا چه اندازه در آن هنگام (یعنی در دسامبر سال ۱۸۴۷) عرصه شیوع جنبش پرولتاریا محدود بوده است موضوعی است که بهتر از همه آخرین فصل "مانیفست" تحت عنوان "مناسبات کمونیست‌ها در کشورهای مختلف با احزاب مختلف اپوزیسیون" نشان میدهد. اتفاقاً این فصل موضوع روسیه و ایالات متحده آمریکا را کسر دارد، این زمانی بود که روسیه آخرین ذخیره بزرگ همه ارتجاع اروپا محسوب میشد و ایالات متحده آمریکا نیروهای اضافی پرولتاریای اروپا را از راه مهاجرت می‌بلعید. هر دو این کشورها به اروپا مواد خام تحویل می‌دادند و در عین حال بازار فروش فرآورده‌های صنعتی اروپا محسوب می‌شدند. در نتیجه هر دو آنها، در آن زمان هر یک به نحوی تکیه‌گاه نظام موجود اروپا بودند.

اکنون چقدر این وضع تغییر کرده است! مهاجرت اروپائیان همان عاملی بود که رشد عظیم کشاورزی را در آمریکای شمالی میسر ساخت و این کشاورزی با رقابت خویش اساس مالکیت بزرگ و کوچک ارضی اروپا را به لرزه درآورده است. به علاوه این مهاجرت به ایالات متحده آمریکا امکان داد به آن چنان حد و با چنان نیرو و جدیتی از منابع پر ثروت تکامل صنعتی خود بهره برداری کند که در مدتی کوتاه بایستی به انحصار صنعتی اروپای باختری و به ویژه انگلستان خاتمه دهد. این هر دو کیفیت به نوبه خود به آمریکا نیز تأثیر انقلابی می‌بخشد. رقابت فارم‌های بزرگ متدرجاً مالکیت کوچک و متوسط فلاحی فارم‌ها را که پایه کلیه نظام سیاسی این کشور است مغلوب خود می‌سازد؛ در عین حال برای نخستین بار در مناطق صنعتی جمعیت پرولتاریا رو به افزایش می‌رود و سرمایه به طور افسانه‌وار متمرکز می‌گردد.

۳ - چاپی که در فوق از آن یاد شده است در سال ۱۸۶۹ انتشار یافته. در پیشگفتاری که انگلس به چاپ انگلیسی نگاشته و در ۱۸۸۸ نشر شده است نیز تاریخ طبع این ترجمه روسی "مانیفست" به طور دقیق ذکر نگردیده است. (رجوع کنید به صفحه ۱۳ - ۱۴ چاپ حاضر) ه.ت.

حال به روسیه بپردازیم! در دوران انقلاب ۱۸۴۸-۱۸۴۹ نه تنها سلاطین اروپا بلکه بورژواهای اروپائی نیز تنها طریق نجات از دست پرولتاریا را، که تازه شروع به بیدار شدن کرده بود، مداخله روسیه می دانستند. تزار را سرکرده ارتجاع اروپا اعلام نمودند. اکنون وی در گاتچینا، اسیر جنگی انقلاب است و روسیه طلاهدار جنبش انقلابی اروپاست.

وظیفه "مانیفست کمونیستی" عبارت بود از اعلام نابودی آتی و احتراز ناپذیر مالکیت کنونی بورژوازی. ولی در روسیه، به موازات التهاب پر تب و تاب سرمایه‌داری که با سرعت تمام در حال رشد و گسترش است و نیز به موازات مالکیت ارضی بورژوازی که فقط حالا در حال تکوین است ما بیش از نیمی از اراضی را در مالکیت اشتراکی دهقانان مشاهده می کنیم. اکنون این سؤال پیش می آید: آیا آبشین روس - این شکل مالکیت اولیه دسته جمعی زمین که در حقیقت اینک به سختی مختل و خراب شده - می تواند بلاواسطه به شکل عالی یعنی به شکل کمونیستی مالکیت زمین مبدل گردد؟ یا آن که بر عکس باید بدو همان جریان تجزیه‌ای را بپیماید که مختص سیر تکامل تاریخی باختر است؟

تنها پاسخی که اکنون می توان به این سؤال داد این است: اگر انقلاب روسیه علامت شروع انقلاب پرولتاریای باختر بشود، به نحوی که هر دو یک دیگر را تکمیل کنند، در آن صورت مالکیت ارضی اشتراکی کنونی روسیه می تواند منشاء تکامل کمونیستی گردد.

کارل مارکس، فریدریش انگلس
لندن - ۲۱ ژانویه سال ۱۸۸۲

پیشگفتار چاپ آلمانی سال ۱۸۸۳

متأسفانه پیشگفتار چاپ کنونی را من باید به تنهائی امضاء کنم. مارکس - مردی که همه طبقة کارگر اروپا و آمریکا به او بیش از هر فرد دیگری مدیون است - اینک در گورستان هایگیت آرمیده و هم اکنون بر مزار او نخستین گیاه روئیده است. به هر صورت پس از درگذشت او دیگر نمی تواند سخنی از جرح و تعدیل یا اضافه و تکمیل "مانیفست" در میان باشد. به این جهت من به ویژه ضروری میدانم که مراتب زیرین را با وضوح کاملی یک بار دیگر بیان دارم. آن فکر اساسی که سراسر "مانیفست" را بهم پیوند میدهد، یعنی این که تولید اقتصادی و سازمان اجتماعی هر عصری از اعصار تاریخ که به طور ناگزیر از این تولید ناشی میشود بنیاد تاریخ سیاسی و فکری آن عصر را تشکیل میدهد، و این که بنابراین کیفیت (از هنگام تجزیه شدن مالکیت اشتراکی اولیه زمین) سراسر تاریخ عبارت بوده است از تاریخ مبارزات طبقاتی، مبارزه بین استثمار کنندگان و استثمار شوندهگان، بین طبقات حاکم و محکوم و در مدارج گوناگون تکامل اجتماعی و نیز این که اکنون این مبارزه به جایی رسیده است که طبقة استثمار شونده و ستمکش (پرولتاریا) دیگر نمی تواند از یوغ طبقة استثمار کننده و ستمگر (بورژوازی) رهائی یابد مگر آن که در عین حال تمام جامعه را برای همیشه از قید استثمار و ستم و مبارزه طبقاتی خلاص کند، - این فکر اساسی کاملاً و منحصرأ متعلق به مارکس است.^۴

من این نکته را بارها گفته‌ام ولی بخصوص اکنون لازم میدانم که آن را در مقدمه خود "مانیفست" نیز ذکر نمایم.

ف. انگلس

لندن - ۲۸ ژوئن سال ۱۸۸۳

۴ - من در پیشگفتار ترجمه انگلیسی چنین نوشته‌ام: "به این فکر که به عقیده من باید برای تاریخ همان اهمیتی را داشته باشد که تئوری داروین برای زیست شناسی دارد، هر دوی ما از چند سال پیش، از سال ۱۸۴۵ به تدریج نزدیک میشدیم. این را که تا چه اندازه من مستقلاً در این مسیر پیش رفته بودم از روی کتاب من موسوم به "وضع طبقة کارگر انگلستان" به خوبی میتوان فهمید، ولی هنگامی که در بهار سال ۱۸۴۵ بار دیگر مارکس را در بروکسل ملاقات کردم وی این فکر را پرورانده بود و تقریباً با همان عبارات روشنی که فوقاً ذکر کرده‌ام برایم بیان داشت" (حاشیه انگلس برای چاپ آلمانی منتشره در سال ۱۸۹۰).

پیشگفتار چاپ انگلیسی سال ۱۸۸۸

"مانیفست" به عنوان برنامه "اتحادیه کمونیست‌ها" یا سازمان کارگری که در آغاز منحصراً آلمانی بود و سپس به یک سازمان بین‌المللی تبدیل شد و در آن شرایط سیاسی که تا سال ۱۸۴۸ در اروپا وجود داشت ناچار می‌بایستی به صورت یک جمعیت مخفی باقی بماند، منتشر گردید. در کنگره اتحادیه، که در نوامبر سال ۱۸۴۷ در لندن تشکیل یافت به مارکس و انگلس مأموریت داده شد که برنامه کامل تئوریک و عملی حزب را برای انتشار تهیه کنند. این کار برای ژانویه ۱۸۴۸ پایان یافت و دستنویس آلمانی چند هفته پیش از انقلاب ۲۴ فوریه فرانسه برای طبع به لندن فرستاده شد. ترجمه فرانسوی اندکی پیش از قیام ژوئن ۱۸۴۸ در پاریس از طبع خارج شد. نخستین ترجمه انگلیسی که به وسیله میس هلن مک فارلین انجام شده بود، در "Red Republican" متعلق به جرج جولیان هارنی در سال ۱۸۵۰ در لندن نشر یافت. ترجمه‌های دانمارکی و لهستانی نیز از طبع خارج شد.

شکست قیام ژوئن ۱۸۴۸ پاریس، این نخستین نبرد بزرگ پرولتاریا و بورژوازی، باز هم برای مدتی انجام خواست‌های اجتماعی و سیاسی طبقه کارگر اروپا را عقب انداخت. از آن موقع، مجدداً مانند قبل از انقلاب فوریه، تنها گروه‌های مختلف طبقه دارا بودند که برای احراز برتری و تسلط با یک دیگر مبارزه می‌کردند. طبقه کارگر ناچار شد برای به دست آوردن آزادی سیاسی در فعالیت عملی، مبارزه کند و وضع و موقع جناح افراطی قسمت رادیکال طبقه متوسط را اشغال نماید. هرگونه جنبش مستقل پرولتاری، مادام که آثار حیاتی از خود بروز میداد، بیرحمانه سرکوب میشد. مثلاً پلیس پروس موفق شد کمیته مرکزی اتحادیه کمونیست‌ها را، که آن هنگام در شهر کلن بود، کشف کند. اعضاء این کمیته توقیف شدند و پس از هجده ماه بازداشت، در اکتبر سال ۱۸۵۲ به دادگاه تسلیم گردیدند. این "دادرسی کمونیست‌های کلنی" که مشهور است، از ۴ اکتبر تا ۱۲ نوامبر به طول انجامید. هفت نفر از متهمین از سه تا شش سال به حبس در قلعه محکوم شدند. بلافاصله پس از صدور حکم، باقیمانده اعضاء علی‌الظاهر اتحادیه را منحل ساختند. و اما "مانیفست" به نظر می‌رسید که از آن موقع محکوم به فراموشی است.

هنگامی که طبقه کارگر اروپا مجدداً به اندازه کافی نیرو گرفت تا هجوم تازه‌ای را بر ضد طبقات حاکمه شروع کند، جمعیت بین‌المللی کارگران ظهور کرد. ولی این جمعیت که به منظور روشن و صریحی یعنی به منظور گرد

آوردن و متحد ساختن کلیه نیروهای مبارز پرولتاری اروپا و آمریکا تشکیل شده بود، نمی توانست بلافاصله اصولی را که در "مانیفست" بیان شده بود اعلام دارد. برنامه بین‌المللی می‌بایستی آن قدر وسیع باشد که هم برای ترد - یونیون‌های (Trade-Union) انگلیس و هم برای پیروان پرودُن در فرانسه و بلژیک و ایتالیا و اسپانیا و هم برای لاسالین‌های آلمان قابل قبول شمرده شود. مارکس هم این برنامه را به نحوی نوشته بود که همه این احزاب را راضی کند، کاملاً متکی به رشد فکری طبقه کارگر بود، رشدی که می‌بایستی ثمره حتمی فعالیت مشترک و تبادل آراء باشد. خود حوادث و زیر و بم‌های مبارزه بر ضد سرمایه - و ضمناً شکست‌ها بیش از فتح‌ها - ناچار می‌بایستی به کارگران بیهوده بودن نسخه‌های گوناگون اکسیرمانندی را که مورد علاقه آنان بود، بفهماند و کارگران را برای درک کامل تر شرایط واقعی رهایی طبقه کارگر آماده نماید، حق هم به جانب مارکس بود. هنگامی که بین‌الملل در سال ۱۸۷۴ منحل شد، کارگران به کلی با آن چه که در آغاز تشکیل آن، یعنی در سال ۱۸۶۴ بودند، تفاوت داشتند. پرودُنیسم در فرانسه و لاسالیانیسم در آلمان در حال زوال بود و حتی ترد - یونیون‌های محافظه کار انگلیسی، که اکثریت آنها مدت‌ها بود رابطه خود را با بین‌الملل گسسته بودند، به تدریج به جایی رسیدند که سال پیش رئیس کنگره آنها در سوانس توانست از جانب آنها بگوید: "دیگر ما از سوسیالیسم قاره وحشتی نداریم". در واقع اصول "مانیفست" بین کارگران کلیه کشورها انتشار فراوانی یافت.

بدین ترتیب خود "مانیفست" هم مجدداً اهمیت درجه اولی را کسب نمود. متن آلمانی از سال ۱۸۵۰ به بعد چندین بار در سوئیس و انگلستان و آمریکا تجدید چاپ شد. در سال ۱۸۷۲ در شهر نیویورک به انگلیسی ترجمه گردید و در "Woodhull and Claflin's Weekly" به طبع رسید. از روی این ترجمه انگلیسی ترجمه‌ای به فرانسه انجام گرفت و در "Le Socialiste" نیویورک انتشار یافت. از آن هنگام به بعد لااقل دو ترجمه دیگر انگلیسی با کم و بیش تحریف در آمریکا به عمل آمد و یکی از آنها در انگلستان تجدید طبع شد. اولین ترجمه روسی، که مترجم آن باکونین بود، در اوان سال ۱۸۶۳ در مطبوعه "کولوکل" متعلق به گرتسن واقع در ژنو به طبع رسید. ترجمه دوم روسی، که

۵ - خود لاسال پیوسته به ما می‌گفت که وی شاگرد مارکس است و بدین دلیل "مانیفست" را پایه نظرات خود میداند. ولی در تبلیغات عمومی خود، در سال‌های ۱۸۶۲-۱۸۶۴ از خواست شرکت‌های تعاونی تولیدی که دولت با اعطاء اعتبارات از آنها نگهداری می‌نمود، گامی فراتر نگذاشت. (حاشیه انگلس)

از آن بانو ورا زاسولیچ قهرمان بود^۶ ایضاً در شهر ژنو در سال ۱۸۸۲ انتشار یافت. چاپ تازه‌ای به زبان دانمارکی در "Socialdemokratisk Bibliotek" کپنهاگ در سال ۱۸۸۵ بیرون آمد؛ ترجمه جدید فرانسه در "Le Socialiste" پاریس در سال ۱۸۸۵ طبع شد. از روی این ترجمه اخیر یک ترجمه اسپانیولی به عمل آمد و در سال ۱۸۸۶ در مادرید نشر یافت. از طبع‌های مجدد متن آلمانی ذکری به میان نمی‌آورم، این متن لااقل دوازده بار به زبان آلمانی تجدید طبع شد. ترجمه آلمانی، که می‌بایستی چند ماه پیش در قسطنطنیه منتشر گردد، به طوری که به من گفته‌اند، انتشار نیافت و تنها علت آن هم این بود که ناشر می‌ترسید کتاب را بنام مارکس پخش کند، مترجم هم حاضر نبود "مانیفست" را به عنوان اثر شخصی خود جا بزند. راجع به ترجمه‌های بعدی به زبان‌های دیگر چیزهایی شنیده‌ام ولی خودم این ترجمه‌ها را ندیده‌ام. بدین ترتیب تاریخچه "مانیفست" تا حدود زیادی تاریخ جنبش معاصر کارگری را منعکس می‌سازد؛ در حال حاضر این اثر در میان نوشته‌های سوسیالیستی بدون تردید رایج‌ترین و بین‌المللی‌ترین آثار است و برنامه مشترکی است که میلیون‌ها کارگر از سبیری تا کالیفرنیا آن را پذیرفته‌اند.

با وجود این هنگامی که ما این کتاب را می‌نگاشتیم، نمی‌توانستیم آن را مانیفست سوسیالیستی بنامیم. در سال ۱۸۴۷ نام سوسیالیست از طرفی به طرفداران سیستم‌های مختلف تخیلی مانند طرفداران آوئن در انگلستان و فوریه در فرانسه اطلاق میشد که هر دوی آنها دیگر به صورت طریقت‌های محدودی در آمده و به تدریج در حال زوال بودند؛ و از طرف دیگر به انواع افسون‌گران اجتماعی اطلاق میشد که وعده می‌کردند، بی آن که کوچک‌ترین ضرری به سرمایه و سود آن وارد شود، کلیه مصائب اجتماعی را به وسیله وصله‌کاری‌های گوناگون چاره کنند. در هر دو حالت اینها افرادی بودند که در خارج جنبش طبقه کارگر قرار داشتند و دیدگان خود را بیشتر به طبقات "تحصیل کرده" دوخته و از آنها کمک می‌طلبیدند. و اما آن قسمت از طبقه کارگر، که به غیر کافی بودن کودتاهای صرفاً سیاسی معتقد شده بود و لزوم تغییر اساسی سازمان کلیه جامعه را اعلام می‌نمود، در آن ایام خود را کمونیست می‌نامید. این یک کمونیسم زمخت و نتراشیده و کاملاً غریزی بود؛ ولی این کمونیسم به تدریج به نقطه اساسی دست می‌یافت و در محیط طبقه کارگر به اندازه کافی نیرومند شده بود که بتواند کمونیسم تخیلی کابه را در

۶ - در حقیقت امر این ترجمه از آن پلخانف است. خود انگلس در پیش‌گفتاری که برای مقاله "مناسبات اجتماعی در روسیه" نوشته است، ترجمه نامبرده را ترجمه پلخانف می‌خواند

فرانسه و کمونیسم تخیلی و ایتلینگ را در آلمان به وجود آورد. بدین ترتیب در سال ۱۸۴۷ سوسیالیسم، جنبش بورژوازی بود و کمونیسم، جنبش طبقه کارگر. سوسیالیسم در قاره لااقل "محترم" بود ولی کمونیسم برعکس. و از آنجا که از همان بدو عمل، ما بر این عقیده بودیم که "نجات طبقه کارگر فقط می تواند به دست خود طبقه کارگر صورت گیرد" در انتخاب یکی از این دو اسم تردید و تأمل را جایز نشمردیم. به علاوه از آن به بعد هم هرگز به فکر ما خطور نکرد که از این نام انصراف جوئیم.

با آن که "مانیفست" اثر مشترک ماست، ولی خویشان را موظف میدانم متذکر شوم که آن اصل اساسی که هسته اصلی کتاب را تشکیل میدهد به مارکس تعلق دارد. آن اصل این است که: در هر یک از اعصار تاریخ شیوه مسلط تولید و مبادله اقتصادی و آن نظام اجتماعی که ناگزیر از این شیوه ناشی می گردد زیربنائی است که بر روی آن تاریخ سیاسی آن عصر و تاریخ تکامل فکری آن بنا شده و تنها به وسیله آن زیربنا می توان این تاریخ را توجیه نمود؛ و بنابراین سراسر تاریخ بشریت (از زمان تجزیه شدن جامعه طایفه ای اولیه که زمین در آن مالکیت اشتراکی بود) تاریخ مبارزه طبقاتی و پیکاری بین استثمار کننده و استثمار شونده و طبقات حاکم و محکوم بوده است و تاریخ این مبارزه طبقاتی، ضمن تکامل خود اکنون به مرحله ای رسیده است که در آن طبقه استثمار شونده و محکوم یعنی پرولتاریا نمی تواند از سلطه طبقه استثمار کننده و حاکم، یعنی بورژوازی، رهائی یابد مگر آن که در عین حال و برای همیشه تمام جامعه را از هر گونه استثمار و ستم و تقسیمات طبقاتی و مبارزه طبقاتی نجات بخشد.

به این فکر که به عقیده من باید برای تاریخ همان اهمیتی را داشته باشد که تئوری داروین برای زیست شناسی دارد، هر دوی ما از چند سال پیش از سال ۱۸۴۵ به تدریج نزدیک می شدیم. این را که تا چه اندازه من مستقلاً در این مسیر پیش رفته بودم از روی کتاب من موسوم به "وضع طبقه کارگر انگلستان"^۷ به خوبی می توان فهمید ولی هنگامی که در بهار سال ۱۸۴۵ بار دیگر مارکس را در بروکسل ملاقات کردم وی این فکر را پرورانده بود و تقریباً با همان عبارات روشنی که فوقاً ذکر کرده ام، برایم بیان داشت. از پیشگفتار مشترکی که برای طبع آلمانی منتشره در سال ۱۸۷۲ نوشته ایم جملات زیرین را نقل میکنم:

« گرچه در عرض بیست و پنج سال اخیر شرایط و اوضاع قویاً تغییر یافته، با این همه، اصول کلی مسائلی که در این "مانیفست"

۷ – The Condition of the Working Class in England in ۱۸۸۴, By Frederick Engels. Translated by Florence K. Wischnewetzky, New York, Lovell - London. W.Reeves ۱۸۸۸

شرح و بسط داده شده است رویهم رفته تا زمان حاضر نیز به صحت کامل خود باقی مانده است. در بعضی جاها شایسته بود اصلاحاتی به عمل آید. اجراء عملی این مسائل اصولی، همان طور که در خود "مانیفست" ذکر شده، همیشه و همه جا مربوط به شرایط تاریخی موجود است و به همین جهت برای آن اقدامات انقلابی که در پایان فصل دوم قید گردیده است به هیچ وجه اهمیت مطلق نمی توان قائل شد. در شرایط امروزی شایسته بود که این قسمت، از بسی لحاظ به شکل دیگری بیان شود. نظر به تکامل فوق العاده صنایع معاصر در جریان سال های ۱۸۴۸ به بعد و رشد سازمان های حزبی طبقه کارگر که با این تکامل صنعتی همراه است؛ و نیز نظر به تجربیات عملی که اولاً در انقلاب فوریه و آن گاه به میزان بیشتری در کمون پاریس، یعنی هنگامی که برای نخستین بار مدت دو ماه پرولتاریا حکومت را به دست داشت، حاصل آمده؛ این برنامه اکنون در برخی قسمت ها کهنه شده است. به ویژه آن که کمون ثابت کرد که "طبقه کارگر نمی تواند به طور ساده ماشین دولتی حاضر و آماده ای را تصرف نماید و آن را برای مقاصد خویش به کار اندازد". (رجوع کنید به ک. مارکس. جنگ داخلی در فرانسه. پیام شورای کل جمعیت بین المللی کارگران، چاپ آلمانی صفحه ۱۵، که در آنجا این فکر به طور کامل تری شرح و بسط داده شده است^۸). به علاوه به خودی خود واضح است که انتقاد از نوشته های سوسیالیستی برای امروز ناقص است زیرا این انتقاد فقط تا سال ۱۸۴۷ را در بر میگیرد و نیز مسلم است که ملاحظات مربوط به مناسبات کمونیست ها با احزاب گوناگون اپوزیسیون (فصل چهارم)، گو این که رئیس مسائل آن حتی امروزه نیز به صحت خود باقی است، ولی باز برخی از جزئیات آن کهنه شده زیرا وضع سیاسی کاملاً تغییر کرده و تکامل تاریخی، اغلب احزابی را که از آنها نام برده شده از صفحه روزگار زدوده است. با این وجود "مانیفست" سندی است تاریخی و ما دیگر خود را محق نمیدانیم که در آن تغییری وارد سازیم. »

^۸ - "The Civil War in France, Address of the General Council of the International Working men's Association". London, Truelove, ۱۸۷۱

ترجمه کنونی متعلق به ساموئل مور است که قسمت عمده "کاپیتال" مارکس را ترجمه کرده است. ما مشترکاً آن را از نظر گذراندیم و من چند حاشیه توضیحی که دارای جنبه تاریخی است به آن افزودم.

فریدریش انگلس
لندن، ۳۰ ژانویه ۱۸۸۸

پیشگفتار چاپ آلمانی سال ۱۸۹۰

از زمانی که سطور فوق نگاشته شده است^۹ یک بار دیگر لازم آمد که "مانیفست" به زبان آلمانی چاپ شود و به علاوه برای خود "مانیفست" هم حوادث بسیاری رخ داده است که جا دارد در اینجا ذکری از آن به میان آوریم. در سال ۱۸۸۲ در ژنو دومین ترجمه روسی که به وسیله ورا زاسولچ انجام گرفته بود نشر یافت؛ پیشگفتار آن از طرف مارکس و من نوشته شد. متأسفانه متن دست نویس آلمانی را گم کرده‌ام و مجبورم آن را دوباره از روسی ترجمه کنم و این خود به اصل، اندکی صدمه میزند.^{۱۰} پیشگفتار این است:

« نخستین چاپ روسی "مانیفست حزب کمونیست" ترجمه باکونین، در آغاز سال‌های شصت انتشار یافت؛ این نسخه در مطبعه "کولوکل" به طبع رسیده بود. در آن هنگام چاپ روسی "مانیفست" در باختر می توانست تنها به مثابه یک نوع طرفه مطبوعاتی تلقی شود ولی اکنون دیگر یک چنین نظریه‌ای محال است.

۹ - مقصود انگلس پیشگفتاری است که برای چاپ آلمانی منتشره در سال ۱۸۸۳ نگاشته است. هیت.

۱۰ - اصل آلمانی پیشگفتار گم شده‌ای که مارکس و انگلس برای چاپ روسی "مانیفست" نگاشته‌اند و انگلس از آن یاد میکند پیدا شده و اکنون در بایگانی انستیتوی مارکس - انگلس - لنین ضبط است. این پیشگفتار در چاپ کنونی از روی اصل آلمانی ترجمه شده است. هیت.

این که تا چه اندازه در آن هنگام (یعنی در دسامبر سال ۱۸۴۷) عرصه شیوع جنبش پرولتاریا محدود بوده است موضوعی است که بهتر از همه آخرین فصل "مانیفست" تحت عنوان "مناسبات کمونیست‌ها در کشورهای مختلف با احزاب مختلف اپوزیسیون" نشان میدهد. اتفاقاً این فصل موضوع روسیه و ایالات متحده آمریکا را کسر دارد. این زمانی بود که روسیه آخرین ذخیره بزرگ همه ارتجاع اروپا محسوب میشد و ایالات متحده آمریکا نیروهای اضافی پرولتاریای اروپا را از راه مهاجرت می بلعید. هر دو این کشورها به اروپا مواد خام تحویل میدادند و در عین حال بازار فروش فرآورده‌های صنعتی اروپا محسوب میشدند. در نتیجه هر دو آنها، در آن زمان هر یک به نحوی تکیه‌گاه نظام موجود اروپا بودند.

اکنون چقدر این وضع تغییر کرده است! مهاجرت اروپائیان همان عاملی بود که رشد عظیم کشاورزی را در آمریکای شمالی میسر ساخت و این کشاورزی با رقابت خویش اساس مالکیت بزرگ و کوچک ارضی اروپا را به لرزه در آورده است. به علاوه این مهاجرت به ایالات متحده آمریکا امکان داد به آن چنان حد و با چنان نیرو و جدیتی از منابع پر ثروت تکامل صنعتی خود بهره برداری کند که در مدتی کوتاه بایستی به انحصار صنعتی اروپای باختری و به ویژه انگلستان خاتمه دهد. این هر دو کیفیت به نوبه خود به آمریکا نیز تأثیر انقلابی می بخشد. رقابت فارم‌های بزرگ متدرجاً مالکیت کوچک و متوسط فلاحی فارم‌ها و پایه کلیه نظام سیاسی این کشور را مغلوب میسازد؛ در عین حال برای نخستین بار در مناطق صنعتی، جمعیت پرولتاریا رو به افزایش می‌رود و سرمایه به طور افسانه‌وار متمرکز می‌گردد.

حال به روسیه بپردازیم! در دوران انقلاب ۱۸۴۸-۱۸۴۹ نه تنها سلاطین اروپا بلکه بورژواهای اروپائی نیز تنها طریق نجات از دست پرولتاریا را، که تازه شروع به بیدار شدن کرده بود، مداخله روسیه می دانستند. تزار را سرکرده ارتجاع اروپا اعلام نمودند. اکنون وی در گاتچینا، اسیر جنگی انقلاب است و روسیه طلاهدار جنبش انقلابی اروپاست.

وظیفه "مانیفست کمونیستی" عبارت بود از اعلام نابودی آتی و احتراز ناپذیر مالکیت کنونی بورژوازی. ولی در روسیه، به موازات التهاب پُر تب و تاب سرمایه‌داری که با سرعت تمام در حال رشد و گسترش است و نیز به موازات مالکیت ارضی بورژوازی که فقط حالا در حال تکوین است ما بیش از نیمی از اراضی را در مالکیت اشتراکی دهقانان مشاهده می‌کنیم. اکنون این سؤال پیش می‌آید: آیا آبشین روس - این شکل مالکیت اولیه دسته جمعی زمین، که در حقیقت اینک به سختی مختل و خراب شده - می‌تواند بلاواسطه به شکل عالی یعنی به شکل کمونیستی مالکیت زمین مبدل گردد؟ یا آن که برعکس باید

بدواً همان جریان تجزیه‌ای را ببینید که مختص سیر تکامل تاریخی باختر است؟

تتها پاسخی که اکنون می‌توان به این سؤال داد این است: اگر انقلاب روسیه علامت شروع انقلاب پرولتاریای باختر بشود، به نحوی که هر دو یک دیگر را تکمیل کنند، در آن صورت مالکیت ارضی اشتراکی کنونی روسیه میتواند منشاء تکامل کمونیستی گردد".

کارل مارکس، فریدریش انگلس
لندن، ۲۱ ژانویه سال ۱۸۸۲

قریب به همین ایام ترجمه جدید لهستانی در ژنو نشر یافت:

"Manifest Kommunistyczny"

سپس ترجمه تازه‌ای به زبان دانمارکی در

"Social-demokratisk Bibliotek, København ۱۸۸۵"

منتشر شد. متأسفانه این ترجمه کامل نیست و برخی قسمت‌های اساسی آن که گویا برای مترجم مشکل بوده است از قلم انداخته شده و به طور کلی در برخی قسمت‌ها آثار عدم دقت مشهود است و این نکته از آن نظر بیشتر مایه تأسف است که، اگر روی کاری که شده است قضاوت کنیم، معلوم میشود در صورتی که مترجم دقت بیشتری مبذول می‌داشت می‌توانست به نتایج ممتازی نائل آید.

در سال ۱۸۸۵ ترجمه جدیدی به زبان فرانسه در "Le Socialiste" پاریس انتشار یافت؛ در بین ترجمه‌هایی که تا امروز شده است، این بهترین ترجمه محسوب میشود.

در همان سال از روی همین ترجمه فرانسوی ترجمه‌ای به زبان اسپانیولی به عمل آمد که ابتدا در مجله "El Socialista" که در مادرید منتشر میشود و سپس به صورت رساله جداگانه‌ای چاپ شد:

"Manifiesto del Partido Comunista", por Carlos Marx y F. Engels.

Madrid Administración de "El Socialista" Hernan Cortés ۸.

به عنوان یک نکته جالب لازم به ذکر میدانم که در سال ۱۸۸۷ دستنویس ترجمه ارمنی "مانیفست" به ناشری در قسطنطنیه تسلیم شد تا آن را به چاپ رساند؛ ولی این مرد حسابی جرأت نداشت چیزی را که نام مارکس بر روی آن است چاپ کند و بیشتر صلاح دانست که مترجم تألیف کتاب را به خود منتسب سازد ولی شخص اخیر با این پیشنهاد موافقت نکرد.

در انگلستان چند بار ترجمه‌های آمریکائی کم و بیش ناموثقی منتشر شد سرانجام در سال ۱۸۸۸ ترجمه موثقی منتشر شد. این ترجمه را دوست من ساموئل مور انجام داد و ما دو تن قبل از دادن به مطبعه آن را یک بار دیگر از نظر گذراندیم. عنوان آن چنین است:

"Manifesto of the Communist Party, by Karl Marx and Frederick Engels. Authorized English Translation, edited and annotated by Frederick Engels. ۱۸۸۸ London, William Reeves, ۱۸۵ Fleet st. E.C."

بعضی از ملاحظاتی که من برای آن ترجمه نوشته‌ام به چاپ فعلی ضمیمه است.

"مانیفست" برای خود دارای سرنوشتی است. هنگامی که "مانیفست" انتشار یافت پیشگامان سوسیالیسم علمی، که در آن هنگام تعدادشان کم بود، آن را با شور و شغف فراوانی استقبال کردند (و این موضوع را ترجمه‌هایی که در پیشگفتار اول از آنها نام برده‌ایم ثابت میکند) ولی بزودی ارتجاعی که بر اثر شکست کارگران پاریس در ژوئن ۱۸۴۸ آغاز گردید مانیفست را در طاق نسیان گذاشت و سرانجام این کتاب در نتیجه محکومیت کمونیست‌های کلنی در نوامبر سال ۱۸۵۲ "طبق موازین قانونی"، غیر قانونی اعلام گردید. جنبش کارگری که با انقلاب فوریه مربوط بود از صحنه اجتماعی ناپدید گشت و "مانیفست" نیز همراه این جنبش از میدان بیرون رفت.

هنگامی که طبقه کارگر اروپا مجدداً به اندازه کافی نیرو گرفت تا هجوم تازه‌ای را بر ضد حاکمیت طبقات حاکمه آغاز کند "جمعیت بین‌المللی کارگران" ظهور کرد. هدف جمعیت این بود که کلیه نیروهای مبارز طبقه کارگر اروپا و آمریکا را در ارتش بزرگ واحدی گرد آورد به همین جهت این جمعیت نمی‌توانست بلاواسطه طبق اصول مشروحه در "مانیفست" دست به کار شود، بلکه می‌بایستی آن چنان برنامه‌ای داشته باشد که در را به روی ترد - یونیون‌های انگلیسی و پرودنیست‌های فرانسوی و بلژیکی و ایتالیائی و اسپانیائی و لاسالین‌های^{۱۱} آلمانی نیندد. این برنامه - یعنی مقدمه آئین‌نامه بین‌الملل را - مارکس با چنان استادی نگاشت که حتی باکونین و آنارشئیست‌ها

۱۱ - لاسال در روابط خود با ما، پیوسته دعوی داشت که وی "شاگرد" مارکس است و بدین دلیل مسلم است که پیرو نظریات "مانیفست" می‌باشد. ولی طرفداران او روش دیگری داشتند و از خواست وی دائر بر ایجاد جمعیت‌های تعاونی تولیدی با اعتبارات دولتی فراتر نمی‌رفتند و طبقه کارگر را به هواداران کمک از جانب دولت و هواداران کمک از جانب خود، تقسیم میکردند. (حاشیه انگلس)

نیز به این استادی اذعان کردند. مارکس به پیروزی نهائی اصول مشروحه در "مانیفست" اطمینان راسخ داشت و کاملاً متکی به رشد فکری طبقه کارگر بود، رشدی که می بایستی ثمره حتمی فعالیت مشترک و تبادل آراء باشد. حوادث و زیر و بم‌های مبارزه بر ضد سرمایه - و ضمناً شکست‌ها بیش از فتح‌ها - نمی توانست به کارگران نشان ندهد که تا چه اندازه آن وسائل اکسیرمانندی که تا آن زمان از آن پیروی می کردند، بی پر و پا است، و نمی توانست مغزهای آنان را برای درک کامل تر شرایط واقعی رهائی طبقه کارگر آماده‌تر نکند. حق هم به جانب مارکس بود. هنگامی که بین‌الملل در سال ۱۸۷۴ منحل شد، طبقه کارگر به کلی با آن چه در آغاز تشکیل بین‌الملل، یعنی در سال ۱۸۶۴، بود تفاوت داشت. پرودنیسم کشورهای رومن و لاسالیانیسم خاص آلمان در حال احتضار بود و حتی ترد - یونیون‌های مافوق محافظه کار انگلیسی تدریجاً به جایی رسیدند که در سال ۱۸۸۷ رئیس کنگره آنها در سوانس توانست از جانب آنها بگوید: "دیگر ما از سوسیالیسم قاره وحشتی نداریم". و اما در سال ۱۸۸۷ سوسیالیسم قاره تقریباً منحصر به تئوری بود که در "مانیفست" تشریح شده است. بدین ترتیب تاریخ "مانیفست" تا حدودی تاریخ معاصر کارگری را، از سال ۱۸۴۸ به بعد، منعکس میکند. در حال حاضر این اثر در میان نوشته‌های سوسیالیستی بدون تردید رایج‌ترین و بین‌المللی‌ترین آثار است و برنامه مشترک توده‌های چندین میلیونی کارگران کلیه کشورها از سبیری تا کالیفرنیا است.

با این وجود هنگام نشر این کتاب نمی توانستیم آن را مانیفست سوسیالیستی بنامیم. در سال ۱۸۴۷ سوسیالیست به دو نوع اشخاص اطلاق میشد: یکی به طرفداران مکاتب مختلف تخیلی مخصوصاً به طرفداران آوئن در انگلستان و فوریه در فرانسه که هر دو آنها در همان موقع به صورت طریقت‌های محدودی درآمد و بتدریج در حال زوال بودند. و دیگری به انواع افسونگران اجتماعی که وعده میکردند بی آن که کوچک‌ترین ضرری به سرمایه و سود آن وارد کنند مصائب اجتماعی را به وسیله انواع وسائل اکسیرمانند و وصله‌کاری‌های گوناگون چاره کنند. در هر دو حالت آنها افرادی بودند که در خارج جنبش کارگری قرار داشتند و دیدگان خود را بیشتر به طبقات "تحصیل کرده" دوخته و از آنها کمک می طلبیدند؛ و برعکس، آن قسمت از طبقه کارگر که به غیر کافی بودن کودتاهای صرفاً سیاسی معتقد شده و خواهان تغییر اساسی اجتماع بود، در آن ایام خود را کمونیست می خواند. این یک کمونیسم خام و صرفاً غریزی و از بسیاری لحاظ زمخت ولی به اندازه کافی نیرومند بود برای آن که دو سیستم کمونیسم تخیلی یعنی کمونیسم "ایکاری" متعلق به کابه را در فرانسه و کمونیسم وایتلینگ را در آلمان به وجود آورد. در سال ۱۸۴۷ سوسیالیسم جنبش بورژوازی بود و کمونیسم - جنبش کارگری. سوسیالیسم دست کم در قاره کاملاً

برازنده شمرده میشد ولی کمونیسم درست برعکس. و از آنجا که ما از همان موقع عقیده راسخی داشتیم به این که "نجات طبقه کارگر فقط می تواند به دست خود طبقه کارگر صورت گیرد" در انتخاب یکی از این دو نام حتی لحظه ای هم تردید را جاز ندیدیم و از آن به بعد نیز هرگز به فکر ما خطور نکرد که از این نام انصراف جوییم.

"پرولتارهای جهان متحد شوید!" وقتی که ما چهل و دو سال پیش، در آستانه انقلاب پاریس، یعنی اولین انقلابی که پرولتاریا در آن با مطالبات خاص خود شرکت نمود، این صلا را در جهان در انداختیم تنها چند بانگ معدود به ندای ما پاسخ داد. ولی در ۲۸ سپتامبر ۱۸۶۴ پرولتارهای اکثر کشورهای اروپای باختری در جمعیت بین المللی کارگران، که خاطره پر افتخار آن پیوسته پایدار خواهد ماند، متحد شدند. درست است که خود بین الملل رویهم رفته تنها نه سال زندگی کرد ولی این که اتحاد جاوید پرولتارهای همه کشورهای، که شالوده آن را این بین الملل ریخته است، هنوز باقی است و حتی استوارتر هم شده است، موضوعی است که وضع کنونی بهترین شاهد آن است. زیرا امروز، در لحظه ای که این سطور را می نگارم، پرولتاریای اروپا و آمریکا نیروهای خود را برای اولین بار به صورت ارتش واحدی در زیر پرچم واحد و به خاطر نزدیک ترین هدف واحد گرد آمده است، سان می بیند. این هدف عبارت است از قانونی کردن هشت ساعت کار طبیعی روزانه که آن را حتی در سال ۱۸۶۶ کنگره بین الملل در ژنو و سپس بار دیگر کنگره کارگران پاریس در سال ۱۸۸۹ اعلام داشته است. منظره امروز به سرمایه داران و مالکین همه جهان نشان خواهد داد که پرولتارهای همه کشورهای اکنون واقعاً متحد شده اند.

ایکاش مارکس اکنون در کنار من بود تا این منظره را به چشم خود می دید!

ف. انگلس

لندن، اول ماه مه سال ۱۸۹۰

پیشگفتار چاپ لهستانی سال ۱۸۹۲

خود این حقیقت که چاپ تازه‌ای از "مانیفست کمونیستی" به زبان لهستانی ضروری شده است، اجازه می‌دهد نتیجه‌گیری‌های چندی بشود:

مقدم بر همه شایان ذکر است که "مانیفست" در این اواخر به یک نوع نمودار رشد صنایع بزرگ قاره اروپا مبدل شده است. به همان میزان که در کشور معینی صنایع بزرگ رشد و توسعه یابد در بین کارگران این کشور میل به آگاهی از وضع خود به عنوان طبقه کارگر در قبال طبقات دارا، تقویت می‌گردد؛ جنبش سوسیالیستی در میان آنها دامنه می‌گیرد و تقاضای "مانیفست" فزونی می‌یابد. بدین ترتیب از روی مقدار نسخ منتشره "مانیفست" به زبان یک کشور معین، می‌توان به طور نسبتاً دقیق نه تنها وضع جنبش کارگری بلکه حتی درجه تکامل صنایع بزرگ این کشور را نیز معین کرد.

به همین جهت طبع جدید "مانیفست" به زبان لهستانی حاکی از ترقی قطعی صنایع لهستان است. و این که در واقع چنین پیشرفتی در عرض ده سالی که از انتشار آخرین طبع این کتاب گذشته، انجام گرفته است، به هیچ وجه نمی‌تواند مورد تردید قرار گیرد. کشور سلطنتی لهستان، لهستان کنگره‌ای یک ناحیه صنعتی مهم امپراتوری روسیه شده است. در حالی که صنایع عمده روسیه در نقاط مختلفی پراکنده است - قسمتی در خلیج فنلاند، قسمت دیگر در مرکز (مسکو، ولادیمیر)، قسمت سوم در سواحل دریای سیاه و دریای آزوف و غیره - صنایع لهستان در یک عرصه نسبتاً محدودی متمرکز شده و هم از مزایا و هم از معایب یک چنین تمرکزی برخوردار است. کارخانه‌داران رقابت‌کننده روسی وقتی به مزایای این تمرکز اقرار کردند که، با وجود میل آتشین به روسی کردن لهستان، تقاضا نمودند بر ضد لهستان عوارض و حقوق گمرکی وضع شود. و اما معایب آن خواه برای صاحبان صنایع لهستانی و خواه برای دولت روسیه عبارت از این است که افکار سوسیالیستی بین کارگران لهستان با سرعت انتشار می‌یابد و تقاضای "مانیفست" روزافزون است.

ولی این تکامل سریع صنایع لهستان، که از میزان صنایع روسیه بالاتر رفته است به نوبه خود دلیل تازه‌ای بر نیروی حیاتی پایان‌ناپذیر ملت لهستان و ضامن جدیدی برای استقرار حاکمیت ملی لهستان در آینده است. و احیاء یک لهستان مقتدر و مستقل هم امری است که نه تنها مربوط به خود لهستانیان بلکه مربوط به همه ما. همکاری صادقانه ملل اروپا در عرصه جهانی تنها در

صورتی میسر است که هر یک از این ملت‌ها در خانه خود صاحب اختیار کامل باشد. انقلاب ۱۸۴۸ که در جریان آن مجاهدین پرولتاری ناچار شدند در زیر لوای پرولتاریا، در ماهیت امر، کار بورژوازی را انجام دهند، در عین حال به دست مجریان و صایای خود - یعنی لوئی بناپارت و بیسمارک - به استقلال ایتالیا و آلمان و مجارستان جامه عمل پوشاند. ولی لهستان را، که از سال ۱۷۹۲ بیش از مجموع این سه کشور برای انقلاب خدمت کرده بود هنگامی که در سال ۱۸۶۳ در منگنه نیروهای روسیه، که ده برابر نیروی لهستان بود، ذلیل و ناتوان گردیده بود، به حال خود گذاشتند. شلاخت‌ها نتوانستند نه از استقلال لهستان دفاع کنند و نه آن را دوباره به دست آورند، برای بورژوازی اکنون این استقلال حداقل علی‌السویه است. ولی با این وجود برای همکاری هم آهنگ ملل اروپا، استقلال لهستان ضروری است. این استقلال را تنها پرولتاریای جوان لهستان می‌تواند به دست آورد و اگر به دست آورد استقلال در دست‌های او مأمون و مصون خواهد بود، زیرا استقلال لهستان برای کارگران بقیه اروپا به همان اندازه ضروری است که برای خود کارگران لهستانی.

ف. انگلس

لندن، ۱۰ فوریه ۱۸۹۲

پیشگفتار چاپ ایتالیائی سال ۱۸۹۳ به خواننده ایتالیائی

انتشار "مانیفست حزب کمونیست" تقریباً به طور دقیقی مصادف شد با روز ۱۸ مارس ۱۸۴۸ یعنی روزهای انقلاب‌های میلان و برلن یا قیام مسلحانه دو ملت، ایتالیا و آلمان که یکی از آنها در مرکز قاره اروپا و دیگری در مرکز کشورهای مدیترانه قرار دارد؛ این دو ملت تا آن زمان بر اثر تفرقه و پراکندگی و مناقشات داخلی ضعیف شده و به همین سبب تحت سیطره بیگانگان قرار گرفته بودند. اگر ایتالیا تابع امپراتور اتریش بود آلمان نیز زیر یوغ تزار کل روسیه قرار داشت، که اگر چه به شکل مستقیم تر ولی در هر صورت کمتر از اسارت ایتالیا محسوس نبود. عواقب حوادث ۱۸ مارس ۱۸۴۸ ایتالیا و آلمان را از این ننگ رهائی بخشید؛ اگر طی سالیان بین ۱۸۴۸ تا ۱۸۷۱ این دو ملت کبیر قائم به ذات شدند و استقلال هر یک از آنها به نحوی مستقر گشت، این بدان جهت بود که، به قول کارل مارکس، همان کسانی که انقلاب ۱۸۴۸ را سرکوب کردند علی رغم اراده خویش به مجریان و صایای آن مبدل گردیدند.

همه جا این انقلاب را طبقه کارگر انجام داد؛ طبقه کارگر بود که باریکادها در خیابان برپا می کرد و جان خود را نثار می نمود. ولی تنها کارگران پاریس بودند که از برانداختن حکومت، منظور کاملاً روشنی داشتند و آن عبارت بود از برانداختن نظام بورژوازی. اما، با آن که آنها از تضاد ناگزیری که بین طبقه آنها و بورژوازی وجود داشت به خوبی با خبر بودند، معهذاً نه تکامل اقتصادی کشور و نه سطح تفکر توده کارگران فرانسوی هیچ کدام هنوز به آن پایه نرسیده بود که تجدید نظام اجتماعی را میسر و ممکن گرداند. به همین جهت ثمرات انقلاب را در ماهیت امر طبقه سرمایه‌داران به چنگ آورد. در کشورهای دیگر نیز مانند ایتالیا و آلمان و اتریش، کارگران از همان ابتدا تنها عملشان این بود که به بورژوازی کمک کردند تا حاکمیت را به دست گیرد. ولی در هیچ کشوری سیادت بورژوازی بدون استقلال ملی میسر نیست. به همین جهت انقلاب ۱۸۴۸ می بایستی به وحدت و استقلال آن ملی که تا آن زمان فاقد چنین وحدت و استقلالی بودند، یعنی ایتالیا و آلمان و مجارستان، منجر گردد. حال نوبت به لهستان رسیده است.

بدین ترتیب، اگر هم انقلاب سال ۱۸۴۸ انقلاب سوسیالیستی نبود ولی جاده این انقلاب را کوبید و زمینه را برایش مهیا ساخت. نظام بورژوازی که در همه

کشورها مسبب رونق و اعتلای صنایع عظیم شده، در عین حال در عرض ۴۵ سال اخیر همه جا پرولتاریای انبوه و مجتمع و نیرومندی را ایجاد کرده است. بدین سان، به قول "مانیفست" نظام بورژوازی گورکن خود را به وجود آورده است. بدون استقرار استقلال و وحدت هر یک از ملل، نه یگانگی بین‌المللی پرولتاریا ممکن است و نه همکاری مسالمت‌آمیز و آگاهانه این ملل برای نیل به هدف‌های مشترک. برای آزمایش این سخن سعی کنید یکی از اقدامات و عملیات مشترک بین‌المللی کارگران ایتالیائی و مجار و آلمانی و لهستانی و روس را در شرایط سیاسی قبل از سال ۱۸۴۸ در نظر خود مجسم کنید!

پس نبردهای سال ۱۸۴۸ بیهوده نبوده است. این چهل و پنج سالی هم که ما را از این دوران انقلابی دور می‌گرداند بیهوده نگذشته است. ثمرات آن در حال نضج است و من فقط مایل بودم که انتشار این ترجمه ایتالیائی مبشر خوش قدم پیروزی پرولتاریای ایتالیا باشد، همان طور که انتشار اصل کتاب، مبشر انقلاب جهانی بود.

"مانیفست" با عدالت و انصاف تمام حق آن نقش انقلابی را که سرمایه‌داری در گذشته ایفاء کرد، ادا میکند. نخستین ملت سرمایه‌داری ایتالیا بود. پایان قرون وسطای فئودالی و آغاز دوران معاصر سرمایه‌داری در سیمای با عظمتی مجسم میشود. این سیما - دانته ایتالیایی، آخرین شاعر قرون وسطی و در عین حال نخستین شاعر عصر جدید است. اکنون نیز مانند سال ۱۳۰۰ عصر تاریخی نوین آغاز میشود. آیا ایتالیا، دانته جدیدی که ساعت تولد این عصر جدید، یعنی عصر پرولتاری را توقع کند، به ما خواهد داد؟

فردریش انگلس

لندن، اول فوریه سال ۱۸۹۳

مانیفست حزب کمونیست



پشت جلد "مانیفست حزب کمونیست" چاپ سال ۱۸۴۸

Handwritten text at the top of the page, possibly a title or header, written in Persian script.

Main body of handwritten text in Persian script, appearing to be a list or detailed notes. The text is dense and somewhat difficult to decipher due to the cursive style and some overlapping lines.

دست نویس صفحه‌ای از "مانیفست حزب کمونیست". (تمام متن به دست مارکس نوشته شده است. دوسطر اول به خط ینی مارکس، همسر مارکس است).

شبحی در اروپا در گشت و گذار است - شبح کمونیسم. همه نیروهای اروپای کهن برای تعقیب مقدس این شبح متحد شده‌اند: پاپ و تزار، مترنیخ و گیزو، رادیکال‌های فرانسه و پلیس آلمان.

کجا است آن حزب اپوزیسیونی که مخالفینش، که بر مسند قدرت نشسته‌اند نام کمونیستی روی آن نگذارند؟ کجاست آن حزب اپوزیسیونی که به نوبه خود داغ اتهام کمونیسم را خواه بر پیشگام‌ترین عناصر اپوزیسیون و خواه بر مخالفین مرتجع خویش نزنند؟

از این امر دو نتیجه حاصل می‌شود:

همه قدرت‌های اروپا اکنون دیگر کمونیسم را به مثابه یک قدرتی تلقی می‌کنند.

حال تماماً وقت آن در رسیده است که کمونیست‌ها نظریات و مقاصد و تمایلات خویش را در برابر همه جهانیان آشکارا بیان دارند و در مقابل افسانه شبح کمونیسم، مانیفست خود حزب خود را قرار دهند.

بدین منظور کمونیست‌های ملیت‌های کاملاً گوناگون در لندن گرد آمدند و "مانیفست" زیرین را که اکنون به زبان‌های انگلیسی و فرانسه و آلمانی و ایتالیائی و فلاماندی و دانمارکی انتشار می‌یابد، طرح ریزی کردند.

بورژواها و پرولتارها^{۱۲}

تاریخ کلیه جامعه‌هائی که تا کنون وجود داشته^{۱۳} تاریخ مبارزه طبقاتی است.

مرد آزاد و بنده، پاتریسین و پلبین، مالک و سرف، استادکار^{۱۴} و شاگرد - خلاصه ستمگر و ستمکش با یک دیگر در تضاد دائمی بوده و به مبارزه‌ای بلاانقطاع، گاه نهان و گاه آشکار، مبارزه‌ای که هر بار یا به تحول انقلابی سازمان سراسر جامعه و یا به فنای مشترک طبقات متخاصم ختم می‌گردید، دست زده‌اند.

۱۲ - مقصود از بورژوازی، طبقه سرمایه‌دار معاصر و مالکین وسائل تولید اجتماعی هستند که اجراء کنندگان کار مزدوریند. مقصود از پرولتاریا، طبقه کارگر مزدور معاصر است که از خود صاحب هیچ گونه ابزار تولید نیست و برای آن که زندگی کند ناچار است نیروی کار خود را به معرض فروش گذارد (حاشیه انگلس برای چاپ انگلیسی سال ۱۸۸۸).

۱۳ - یعنی تمام تاریخی که به صورت اسناد کتبی در دسترس ما قرار دارد. در سال ۱۸۴۷ هنوز ماقبل تاریخ جامعه و سازمان اجتماعی مربوط به پیش از تاریخ مکتوب، تقریباً به هیچ وجه معلوم نبود. طی مدتی که از آن زمان می‌گذرد، هاکس هائوزن مالکیت اشتراکی زمین را در روسیه کشف کرد، مائورر ثابت کرد که این شکل مالکیت یک مبداء و منشاء اجتماعی است که کلیه اقوام ژرمنی، تکامل تاریخی خود را از آن شروع کرده‌اند و به تدریج معلوم شد که مالکیت اشتراکی روستائی در همه جا از هند گرفته تا ایرلند شکل اولیه جامعه می‌باشد و یا بوده است. سازمان درونی این جامعه کمونیستی اولیه را با آن شکل نمونه‌واری که داشته است، مورگان توضیح داد و با کشف ماهیت حقیقی قبيله و موقعیت آن در میان طایفه، به قضیه سرانجام بخشید. پس از تجزیه این کمون اولیه، جامعه به طبقات خاص و سرانجام متضاد تقسیم میشود. من سعی کردم که در کتاب "منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت، اشتوتکارت ۱۸۸۶، طبع دوم" "Der Ursprung der Familie, des Privateigentums und des Staats" جریان این تجزیه را توصیف کنم (حاشیه انگلس به طبع انگلیسی سال ۱۸۸۸).

۱۴ - استادکار، عضو کامل‌الحقوق صنف خود است، استادی است در داخل صنف نه بر رأس آن (حاشیه انگلس به طبع انگلیسی سال ۱۸۸۸).

در نخستین ادوار تاریخ، تقریباً در همه جا ما شاهد تقسیم کامل جامعه به صنوف مختلف یا درجه‌بندی گوناگونی از مقامات گوناگون اجتماعی هستیم. در رم قدیم ما به پاتریسین‌ها، شوالیه‌ها، پلین‌ها، بردگان و در قرون وسطی، به اربابان فئودال، واسال‌ها، استادکاران، شاگردان و سرف‌ها برخورد می‌کنیم و در ضمن تقریباً در همه این طبقات نیز درجه‌بندی خاصی وجود دارد.

جامعه نوین بورژوازی، که از درون جامعه زوال یافته فئودال برون آمده، تضاد طبقاتی را از میان نبرده است، بلکه تنها طبقات نوین، شرایط نوین جور و ستم و اشکال نوین مبارزه را جانشین اشکال و شرایط کهن ساخته است.

ولی دوران ما، یعنی دوران بورژوازی، دارای این صفت مشخصه است که تضاد طبقاتی را ساده کرده است: سراسر جامعه بیش از پیش به دو اردوگاه بزرگ متخاصم، به دو طبقه بزرگ که مستقیماً در برابر یک دیگر ایستاده‌اند تقسیم می‌شود: بورژوازی و پرولتاریا.

از سرف‌های قرون وسطی اهالی آزاد نخستین شهرها پدید آمدند؛ از این صنف شهرنشینان آزاد نخستین عناصر بورژوازی نشو و نما یافتند.

کشف آمریکا و راه دریائی دور آفریقا، برای بورژوازی، که در حال ارتقاء بود، زمینه تازه‌ای به وجود آورد. بازار هند شرقی و چین و استعمار آمریکا، مبادله با مستعمرات، افزایش وسائل مبادله و کالاها به طور عموم، به بازرگانی و دریانوردی و صنایع چنان تکانی داد که تا آن زمان بی سابقه بود و بدینسان تکامل سریع عناصر انقلابی جامعه فئودال را که در حال انحطاط و سقوط بود، موجب گردید.

شیوه پیشین فئودالی یا صنفی تولید اکنون دیگر تقاضا را، که به موازات بازارهای جدید در کار افزایش بود، نمی‌توانست تکافو کند، جای آن را صنعت یدی گرفت. استادان کارگاه به وسیله صنف متوسط صنعتی رانده شدند؛ تقسیم کار بین سازمان‌های حرفه‌ای گوناگون از میان رفت و جای خود را به تقسیم کار در هر یک از کارگاه‌های جداگانه داد.

اما بازارها دائماً در حال رشد و تقاضا پیوسته در حال افزایش بود. صنعت یدی هم دیگر از عهده تکافوی آن بر نمی‌آمد. آن گاه بخار و ماشین در تولید صنعتی انقلابی ایجاد کردند. صنایع بزرگ جدید جای صنعت یدی را گرفت و جای صنف متوسط صنعتی را میلیونرهای صنعتی، سرکردگان لشگرهای کامل صنعتی، یعنی بورژواهای نوین گرفتند.

صنایع بزرگ، بازار جهانی را، که کشف آمریکا آن را زمینه چینی کرده بود، به وجود آورد. بازار جهانی به تجارت و دریانوردی و ارتباط از راه خشکی بسط فوق‌العاده‌ای داد. این امر به نوبه خود در توسعه صنایع تأثیر کرد و به همان نسبتی که صنایع و کشتی‌رانی و راه آهن بسط می‌یافت، بورژوازی نیز

رشد و تکامل می پذیرفت و بر سرمایه‌های خویش می افزود و همه طبقاتی را که بازماندگان قرون وسطی بودند به عقب میراند.

بدین ترتیب مشاهده می کنیم که بورژوازی نوین خود محصول یک جریان تکامل طولانی و یک رشته تحولات در شیوا تولید و مبادله است.

هر یک از این مراحل تکامل بورژوازی، کامیابی سیاسی مربوطه‌ای^{۱۵} را از پی داشت. بورژوازی که هنگام تسلط اربابان فئودال صنفی، ستمکش بود در کمون^{۱۶} به صورت جمعیتی مسلح و حاکم بر خویش در آمد، در اینجا - جمهوری مستقل شهری بود و در آنجا - "صنف سومی" که به سلطنت مالیات می پرداخت^{۱۷} و سپس در دوره صناعت یدی در سلطنت‌های صنفی یا مطلقه، حریف اشرافیت گردید و به طور کلی پایه اساسی سلطنت‌های بزرگ قرار گرفت، و سرانجام پس از استقرار صنایع بزرگ و بازار جهانی، در دولت انتخابی نوین برای خویش سلطه سیاسی منحصر به فرد به دست آورد. قدرت دولتی نوین فقط کمیته‌ای است که امور مشترک همه طبقه بورژوازی را اداره مینماید.

بورژوازی در تاریخ نقش فوق‌العاده انقلابی ایفا نموده است. بورژوازی، هر جا که به قدرت رسید، کلیه مناسبات فئودالی پادشاهی و احساساتی را بر هم زد. پیوندهای رنگارنگ فئودالی را که انسان را به "مخدومین طبیعی" خویش وابسته می ساخت، بیرحمانه از هم گسست و بین آدمیان پیوند دیگری، جز پیوند نفع صرف و "نقدینه" بی عاطفه باقی نگذاشت. هیجان مقدس جذبه مذهبی و جوش و خروش شوالیه مآبانه و شیوه احساساتی

۱۵ - در طبع انگلیسی سال ۱۸۸۸ که رداکتور آن انگلس بوده است در دنبال کلمه "کامیابی سیاسی مربوطه" عبارت "این طبقه" نیز اضافه شده است. ه.ت.

۱۶ - شهرهائی که در فرانسه به وجود می آمد، حتی قبل از آن که فرمانروایان و اربابان فئودال خودمختاری محلی و حق سیاسی خود را به عنوان "صنف سوم" به دست آورند، "کمون" نامیده می شدند. و به طور کلی می توان گفت در اینجا از لحاظ تکامل اقتصادی بورژوازی، کشور انگلستان و از لحاظ تکامل سیاسی کشور فرانسه به منزله کشور نمونه واری انتخاب شده‌اند. (حاشیه انگلس به طبع انگلیسی سال ۱۸۸۸).

کمون نامی است که شهرنشینان ایتالیا و فرانسه پس از آن که نخستین بار توانستند از اربابان فئودال حق خودمختاری را باز خرید کنند و یا خود به دست آورند، به جماعت شهری خود اطلاق نمودند. (حاشیه انگلس به طبع آلمانی سال ۱۸۹۰).

۱۷ - در طبع انگلیسی سال ۱۸۸۸ پس از کلمات: "جمهوری مستقل شهری" این کلمات گذارده شده: "(مانند ایتالیا و آلمان)"، و پس از عبارت "صنف سومی بود که به سلطنت مستبده مالیات می پرداخت"، ذکر شده است: "(مانند فرانسه)". ه.ت.

تنگ نظرانه را در آب‌های یخ زده حسابگری‌های خودپرستانه خویش غرق ساخت. وی قابلیت شخصی انسان را به ارزش مبادله‌ای بدل ساخت و به جای آزادی‌های بی شمار عطا شده یا از روی استحقاق به کف آمده، تنها آزادی عاری از وجدان تجارت را برقرار ساخت و در یک کلمه، به جای استثماری که در پرده پندارهای مذهبی و سیاسی پیچیده و مستور بود، استثمار آشکار، خالی از شرم، مستقیم و سنگدلانه‌ای را رایج گردانید.

بورژوازی انواع فعالیت‌هایی را که تا این هنگام حرمتی داشتند و بدان‌ها با خوفی زاهدانه می‌نگریستند، از هاله مقدس خویش محروم کرد. پزشکی و دادرسی و کشیش و شاعر و دانشمند را به مزدوران جیره خوار مبدل ساخت. بورژوازی پوشش عاطفه آمیز و احساساتی مناسبات خانوادگی را از هم درید و آن را به مناسبات صرفاً پولی تبدیل نمود.

بورژوازی آشکار ساخت که چگونه لختی و تن‌آسائی، مکمل برآزنده قدرت نمائی‌های خشونت آمیز قرون وسطائی بود، همان قدرت نمائی که مرتجعین تا بدین حد ستاینده‌اش هستند. وی برای نخستین بار نشان داد که فعالیت آدمی مستعد ایجاد چه چیزهاست و عجایی از هنر پدید آورد، که به کلی غیر از اهرام مصر و لوله‌های آب روم و کاتدرال‌های گوتی است؛ لشگرکشی‌هایی انجام داد که بالمره از مهاجرت‌های اقوام و قبایل و محاربات صلیبی متمایز است.

بورژوازی، بدون ایجاد تحولات دائمی در ابزارهای تولید و بنابراین بدون انقلابی کردن مناسبات تولید و هم چنین مجموع مناسبات اجتماعی، نمی‌تواند وجود داشته باشد. و حال آن که بر عکس اولین شرط وجود کلیه طبقات صنعتی سابق، عبارت از نگاهداری بلا تغییر طرز کهنه تولید بود. تحولات لاینقطع در تولید، تزلزل بلا انقطاع کلیه اوضاع و احوال اجتماعی و عدم اطمینان دائمی و جنبش همیشگی دوران بورژوازی را از کلیه ادوار سابق مشخص می‌سازد. کلیه مناسبات خشکیده و زنگ زده، با همه آن تصورات و نظریات مقدس و کهن سالی که در التزام خویش داشتند، محو می‌گردند، و آن چه که تازه ساخته شده، پیش از آن که جانی بگیرد کهنه شده است. آن چه که صنفی و راکد است، معدوم می‌گردد، آن چه که مقدس است از قدس خود عاری می‌شود و سرانجام انسان‌ها ناگزیر میشوند به وضع زندگی و روابط متقابل خویش با دیدگانی هشیار بنگرند.

نیاز به یک بازار دائم‌التوسعه برای فروش کالاهای خود، بورژوازی را به همه جای کره زمین می‌کشاند. همه جا باید رسوخ کند، همه جا ساکن شود و با همه جا رابطه برقرار سازد.

بورژوازی از طریق بهره‌کشی از بازار جهانی به تولید و مصرف همه کشورهای جنبه جهان وطنی داد و علی‌رغم آه و اسف فراوان مرتجعین، صنایع

را از قالب ملی بیرون کشید. رشته‌های صنایع سالخورده ملی از میان رفته و هر روز نیز در حال از بین رفتن است. جای آنها را رشته‌های نوین صنایع که رواجشان برای کلیه ملل متمدن امری حیاتی است می‌گیرد، - رشته‌هایی که مواد خامش دیگر در درون کشور نیست، بلکه از دورترین مناطق کره زمین فراهم می‌شود، رشته‌هایی که محصول کارخانه‌هایش نه در کشور معین، بلکه در همه دنیا به مصرف می‌رسد. به جای نیازمندی‌های سابق، که با محصولات صنعتی محلی ارضاء می‌گردید، اینک حوایج نوین بروز میکند که برای ارضاء آنها محصول ممالک دور دست و اقالیم گوناگون لازم است. جای عزلت جوئی ملی و محلی کهن و اکتفاء به محصولات تولیدی خودی را رفت و آمد و ارتباط همه جانبه و وابستگی همه جانبه ملل با یک دیگر می‌گیرد. وضع در مورد تولید معنویات نیز همانند وضع در مورد تولید مادیات است. ثمرات فعالیت معنوی ملل جداگانه به ملک مشترکی مبدل می‌گردد. شیوه یک جانبه و محدودیت ملی بیش از پیش محال و از ادبیات گوناگون ملی و محلی یک ادبیات جهانی ساخته میشود.

بورژوازی، از طریق تکمیل سریع کلیه ابزارهای تولید و از طریق تسهیل بی حد و اندازه وسائل ارتباط، همه و حتی وحشی‌ترین ملل را به سوی تمدن می‌کشاند. بهای ارزان کالاهای بورژوازی، همان توپخانه سنگینی است که با آن هر گونه دیوارهای چین را در هم می‌کوبد و لجوجانه‌ترین کینه‌های وحشیان نسبت به بیگانگان را وادار به تسلیم می‌سازد. وی ملت‌ها را ناگزیر میکند که اگر نخواهند نابود شوند شیوه تولید بورژوازی را بپذیرند و آن چه را که به اصطلاح تمدن نام دارد نزد خود رواج دهند بدین معنی که آنها نیز بورژوا شوند. خلاصه آن که جهانی هم شکل و همانند خویش می‌آفریند.

بورژوازی، ده را تابع سیادت شهر ساخت. شهرهای کلان به وجود آورد، بر تعداد نفوس شهر نسبت به نفوس ده به میزان شگرفی افزود و بدین سان بخش مهمی از اهالی را از بلاهت زندگی ده بیرون کشید. به همان شیوه که ده را تابع سیادت شهر ساخت، کشورهای وحشی و نیمه وحشی را نیز وابسته کشورهای متمدن و ملت‌های فلاحت پیشه را وابسته ملل بورژوا و خاور را وابسته باختر نمود.

بورژوازی بیش از پیش از پراکندگی وسائل تولید و مالکیت و نفوس را مرتفع می‌سازد. وی نفوس را مجتمع ساخته است، وسائل تولید را متمرکز نموده و مالکیت را در دست عده کمی تمرکز بخشیده است. نتیجه قهری این وضع تمرکز سیاسی است. شهرستان‌های مستقل که تنها بین خود روابط اتحادی داشتند و دارای منافع و قوانین و حکومت‌ها و مقررات و گمرکی مختلف بودند، به

صورت یک ملت واحد، حکومت واحد، قانون گزاری واحد و منافع ملی طبقاتی واحد و مرزهای گمرکی واحد درآمدند.

بورژوازی در عرض مدت کمتر از صد سال سیادت طبقاتی خود، آن چنان نیروهای تولیدی پدید آورد که از لحاظ کمیت و عظمت بالاتر از آن چیزی است که همه نسل‌های گذشته جمعاً به وجود آورده‌اند. رام ساختن قوای طبیعت، تولید ماشینی، به کار بردن شیمی در صنایع و کشاورزی، کشتیرانی، راه آهن، تلگراف برقی، مزروع ساختن یک سلسله از بخش‌های جهان، قابل کشتیرانی کردن رودها، پیدایش توده‌هایی از جمعیت که گوئی از اعماق زمین می‌جوشند... کدام یک از اعصار گذشته می‌توانستند حدس بزنند که در بطن کار اجتماعی یک چنین نیروی تولیدی مکنون است!

بدین سان مشاهده کردیم که وسائل تولید و مبادله‌ای که بورژوازی بر بنیاد آن استقرار یافت، در جامعه فئودال ایجاد شده بود. در مرحله معینی از رشد این وسائل تولید و مبادله، مناسباتی که در داخل آن تولید و مبادله جامعه فئودالی انجام پذیرفت یعنی سازمان فئودالی کشاورزی و صنایع، و یا به عبارت دیگر، مناسبات فئودالی مالکیت، دیگر مطابقت خود را با نیروهای مولده‌ای که رشد یافته بودند از دست دادند، و به جای آن که تولید را پیشرفت دهند سد راه آن شدند و به پابند آن مبدل گردیدند. می‌بایستی آنها را خرد کرد و خرد هم شدند. رقابت آزاد و سازمان اجتماعی و سیاسی متناسب با آن، همراه تسلط اقتصادی و سیاسی طبقه بورژوازی جانشین آنها شد.

نظیر همین جریان نیز در برابر دیدگان ما انجام می‌پذیرد. جامعه نوین بورژوازی، با روابط بورژوازی تولید و مبادله و با مناسبات بورژوازی مالکیت آن، جامعه‌ای که گوئی سحر آسا چنین وسائل نیرومند تولید و مبادله را به وجود آورده است، اکنون شبیه جادوگری است که خود از عهده اداره و رام کردن آن قوای تحت‌الارضی که با افسون خود احضار نموده است بر نمی‌آید. حال دیگر یک چند ده سال است که تاریخ صنایع و بازرگانی تنها عبارت است از تاریخ طغیان نیروهای مولده معاصر بر ضد آن مناسبات مالکیتی که شرط هستی بورژوازی و سلطه اوست. کافی است به بحران‌های تجارتي اشاره کنیم که با تکرار ادواری خویش و به نحوی همواره تهدید آمیزتر هستی تمام جامعه بورژوازی را در معرض فنا قرار میدهند. در مواقع بحران تجارتي هر بار نه تنها بخش هنگفتی از کالاهای ساخته شده، بلکه حتی نیروهای مولده‌ای که به وجود آمده‌اند نیز نابود می‌گردد. هنگام بحران‌ها یک بیماری همگانی اجتماعی پدید میشود که تصور آن برای مردم اعصار گذشته نامعقول به نظر می‌رسید، و آن بیماری همگانی اضافه تولید است. جامعه ناگهان به قهقرا باز می‌گردد و بغتاً به حال بربریت دچار میشود، گوئی قحط و غلا و جنگ عمومی

خانمانسوزی او را از همهٔ وسائل زندگی محروم ساخته است؛ پنداری که صنایع و بازرگانی نابود شده است. چرا؟ برای آن که جامعه بیش از حد تمدن، بیش از حد وسائل زندگی بیش از حد صنایع و بازرگانی در اختیار خویش دارد. نیروهای مولده‌ای که در اختیار اوست، دیگر به کار تکامل تمدن بورژوازی^{۱۸} و مناسبات بورژوازی مالکیت نمی‌خورد؛ برعکس، آن نیروها برای این مناسبات بسی عظیم شده‌اند و مناسبات بورژوازی، نشو و نماي آنها را مانع می‌گردد؛ و هنگامی که نیروهای مولده در هم شکستن تمام این موانع و سدها را آغاز می‌کنند، آن گاه سراسر جامعهٔ بورژوازی را دچار پریشانی و اختلال می‌نمایند و هستی مالکیت بورژوازی را دستخوش خطر می‌سازند. دائرهٔ مناسبات بورژوازی بیش از آن تنگ شده است که بتواند ثروتی را که آفریدهٔ خود اوست در خویش بگنجانند. از چه طریقی بورژوازی بحران را دفع میکند؟ از طرفی به وسیلهٔ محو اجباری توده‌های تمام و کمالی از نیروهای مولده و از طرف دیگر به وسیلهٔ تسخیر بازارهای تازه و بهره‌کشی بیشتری از بازارهای کهنه. و بالاخره از چه راه؟ از این راه که بحران‌های وسیع‌تر و مخرب‌تری را آماده میکند و از وسائل جلوگیری از آنها نیز می‌کاهد.

سلاحی که بورژوازی با آن فنودالیسم را واژگون ساخت، اکنون بر ضد خود بورژوازی متوجه است.

ولی بورژوازی نه تنها سلاحی را حدادی کرد که هلاکش خواهد ساخت، بلکه مردمی را که این سلاح را به سوی او متوجه خواهند نمود، یعنی کارگران نوین یا پرولتارها را نیز به وجود آورد.

به همان نسبتی که بورژوازی، یعنی سرمایه، رشد می‌پذیرد، پرولتاریا، یعنی طبقهٔ کارگر معاصر نیز رشد می‌یابد. اینان تنها زمانی می‌توانند زندگی کنند که کاری به دست آورند و فقط هنگامی می‌توانند کاری به دست آورند که کارشان بر سرمایه بیافزاید. این کارگران، که مجبورند فرد فرد خود را به فروش رسانند، کالائی هستند مانند هر کالای دیگر، و به همین جهت نیز دستخوش کلیهٔ حوادث رقابت و نوسانات بازارند.

بر اثر توسعهٔ استعمال ماشین و تقسیم کار، کار پرولتاریا هر گونه جنبهٔ مستقلانهٔ خود را از دست داده و در نتیجه لطف کار نیز برای کارگر از بین رفته است. کارگر به زائدهٔ سادهٔ ماشین مبدل می‌گردد و از وی فقط ساده‌ترین و یکنواخت‌ترین شیوه‌هایی را می‌خواهند که آسان‌تر از همه فراگرفته میشود. بدین جهت مصارفی که برای کارگر میشود تنها منحصر می‌گردد به تهیهٔ وسائل

۱۸ - در طبع‌های بعدی، که از طبع آلمانی سال ۱۸۷۲ شروع میشود، عبارت "تمدن بورژوازی و" افتاده است. هیت.

معیشتی که برای حفظ خودش و بقاء نسلش ضروری است. و بهای یک کالا، و از آن جمله کار،^{۱۹} مساوی با مصارف تولید آنست. به همان نسبت که بر نامطبوعی کار افزوده میشود، به همان نسبت نیز مزد کاهش می پذیرد. حتی از این هم بالاتر: به همان نسبت که استعمال ماشین و تقسیم کار توسعه می یابد، به همان نسبت نیز بر کمیت^{۲۰} کار افزوده میگردد، خواه به حساب از دیاد ساعات کار و خواه در نتیجه افزایش کمیت کار لازم در یک مدت زمان معین و یا در نتیجه تسریع حرکت ماشین و غیره.

صنایع معاصر، کارگاه کوچک استاد کار پاتریارکال را به کارخانه بزرگ سرمایه‌دار مبدل ساخت. توده‌های کارگر، که در کارخانه گرد آمده‌اند مانند سربازان متشکل میشوند. کارگران به مثابه سربازان عادی صنعتی، تحت نظارت سلسله مراتب کاملی از درجه‌داران و افسران قرار می گیرند. آنان نه تنها غلامان طبقه بورژوازی و حکومت بورژوازی می باشند بلکه هر روز و هر ساعت ماشین و ناظرین کارخانه و بیش از همه خود بورژواهای صاحب کارخانه آنان را به قید اسارت خویش درمی آورند. هر اندازه که این استبداد، سود ورزی را به نحو آشکارتری هدف و مقصد خویش اعلام دارد، به همان اندازه سفته‌تر و منفورتر است و همان قدر خشم بیشتری را متوجه خویش می سازد.

هر اندازه مهارت و زور بازو در کار دستی کمتر لازم آید، بدین معنی که صنایع معاصر بیشتر رشد یابد، به همان اندازه کار زن و کودک بیشتر جانشین کار مرد میشود. اختلاف سن و جنس دیگر برای طبقه کارگر اهمیت اجتماعی خود را از دست میدهد، همه افزار کارند که بر حسب سن و جنس مصارف مختلفی را لازم دارند.

همین که استثمار صاحب کارخانه از کارگران انجام پذیرفت و کارگر سرانجام مزد خویش را دریافت داشت، تازه قسمت‌های دیگر بورژوازی مانند صاحب خانه و دکاندار و گروگیر و غیره به جانش می افتند.

۱۹ - بعدها مارکس نشان داد که کارگر کار خود را نمی فروشد بلکه نیروی کار خود را به معرض فروش می گذارد. در این باب رجوع کنید به پیشگفتار انگلس به کتاب مارکس موسوم به "کار مزدوری و سرمایه". هیت.

۲۰ - در طبع انگلیسی چاپ ۱۸۸۸ به جای عبارت "کمیت کار" نوشته شده است "سنگینی کار". هیت.

قشرهای پائینی صنف متوسط، یعنی کارخانه‌داران کوچک، کسبه و رباخواران کوچک، پیشه‌وران و دهقانان، - همه این طبقات به صفوف پرولتاریا داخل می‌شوند. عده‌ای بدان سبب که سرمایه کوچک آنها برای دائر ساختن بنگاه‌های عظیم صنعتی رسا نیست و از عهده رقابت با سرمایه‌داران بزرگ تر برنمی‌آیند و عده‌ای برای آن که مهارت شغلی آنان در قبال وسائل جدید تولید بی ارزش میشود. بدین سان از تمام طبقات اهالی افرادی در زمره پرولتاریا وارد میشوند.

پرولتاریا مراحل گوناگون رشد و تکامل را می‌پیماید. مبارزه‌اش بر ضد بورژوازی موازی با زندگی‌اش آغاز میگردد.

در ابتدا کارگران فرد فرد مبارزه می‌کنند، بعدها کارگران یک کارخانه و آن گاه کارگران یک رشته از صنایع در یک ناحیه بر ضد فلان بورژوائی که آنان را مستقیماً استثمار می‌نماید آغاز مبارزه را می‌گذارند. حمله کارگران تنها بر ضد مناسبات تولیدی بورژوازی نیست بلکه بر ضد خود افزارهای تولید نیز هست. بدین معنی که کالاهای بیگانه‌ای را که با آنان رقابت میکند نابود می‌سازند، ماشین‌ها را در هم می‌شکنند، کارخانه را طعمه حریق میکنند و می‌کوشند تا با اعمال زور مقام از دست رفته کارگر قرون وسطائی را بازیابند. در این مرحله کارگران توده‌ای را تشکیل می‌دهند که در سراسر کشور پراکنده و بر اثر رقابت، دچار افتراق است. هنوز یگانگی توده‌های کارگر ثمره اتحاد خود آنان نیست بلکه نتیجه یگانگی بورژوازی است که برای احراز مقاصد سیاسی خویش باید همه پرولتاریا را به جنبش درآورد و در این هنگام هنوز قادر است این کار را انجام دهد. در این مرحله پرولتارها بر ضد دشمن خود مبارزه نمی‌کنند. مبارزه آنان بر ضد دشمن دشمن یا بازماندگان سلطنت مطلقه و مالکین زمین و بورژواهای غیر صنعتی و خرده بورژوازی است. بدین سان همه جنبش تاریخی در دست بورژوازی تمرکز می‌یابد و هر پیروزی که در این حالت به دست آید پیروزی بورژوازی است.

ولی در نتیجه ترقی صنایع نه تنها تعداد پرولتاریا افزایش می‌یابد، بلکه پرولتاریا به صورت توده‌های بزرگی گرد آمده، نیرویش فزونی می‌گیرد و این نیرو را بهتر حس میکند. به نسبتی که استعمال ماشین به طور روز افزونی اختلاف کار را از میان می‌برد و تقریباً مزد کار همه را به طور مساوی تا میزان نازلی سقوط میدهد به همان نسبت مصالح و شرایط زندگی پرولتاریا نیز بیش از پیش همانند و یکسان میشود. رقابت روز افزون بین بورژواها و بحران‌های تجارتي که ناشی از این رقابت است، مزد کارگران را پیوسته به صورتی ناپایدارتر در می‌آورد. کار ماشین، که به سرعتی هر چه تمام‌تر تکامل و همواره بهبود می‌یابد، وضع زندگی کارگران را نامطمئن‌تر

می گرداند. تصادمات بین افراد جداگانه کارگر و افراد جداگانه بورژوا بیش از پیش شکل تصادم میان دو طبقه را به خود می گیرد. کارگران در آغاز کار بر ضد بورژوازی دست به ائتلاف میزنند^{۲۱} و برای دفاع از مزد کار خود مشترکاً عمل می نمایند و حتی جمعیت های دائمی تشکیل میدهند تا در صورت تصادمات احتمالی بتوانند وسائل معیشت خویش را تأمین کنند. در برخی نقاط مبارزه جنبه شورش به خود میگیرد.

گاه گاه کارگران پیروز میشوند ولی این پیروزی ها تنها پیروزی های گذرنده است. نتیجه واقعی مبارزه آنان کامیابی بلاواسطه آنان نیست بلکه اتحاد کارگران است که همواره در حال نضج است. رشد مداوم وسائل ارتباط که محصول صنایع بزرگ است و کارگران نواحی گوناگون را به یک دیگر مربوط میسازد، در این امر به وی مساعدت می نماید. تنها این رابطه لازم است تا تمام کانون های مبارزه محلی را که در همه جا دارای یک خصالت واحد است به صورت یک مبارزه طبقاتی و ملی متمرکز سازد. هر مبارزه طبقاتی هم خود یک مبارزه سیاسی است. و آن یگانگی که شهرنشینان قرون وسطی برای ایجادش، در اثر وجود کوره راه های روستائی نیازمند قرن ها بودند، پرولتاریای معاصر به وسیله راه های آهن در عرض چند سال به وجود می آورد.

این تشکل پرولتاریا به شکل طبقه و سرانجام به صورت حزب سیاسی، هر لحظه در اثر رقابتی که بین خود کارگران وجود دارد مختل می گردد. ولی این تشکل بار دیگر قوی تر و محکم تر و نیرومندتر به وجود می آید و از منازعات بین قشرهای بورژوازی استفاده نموده، آنها را ناگزیر میکند که برخی از منافع کارگران به رسمیت شناخته شده و به آن صورت قانونی داده شود، از این قبیل است قانون مربوط به روز کار ده ساعته در انگلستان.

به طور کلی تصادماتی که در درون جامعه کهن وجود دارد از بسیاری لحاظ به جریان رشد پرولتاریا مساعدت می نماید. بورژوازی در حال مبارزه بلاانقطاع است: در آغاز بر ضد اشراف، سپس علیه آن قسمت هایی از بورژوازی که منافع آنها با پیشرفت صنایع متضاد است و به طور دائم علیه بورژوازی همه کشورهای بیگانه. طی همه این مبارزات، بورژوازی ناگزیر است از پرولتاریا استمداد کند و وی را به یاری طلبد و بدین سان او را به عرصه جنبش سیاسی بکشاند. بنابراین این خود بورژوازی است که به پرولتاریا

۲۱ - در چاپ انگلیسی سال ۱۸۸۸ پس از کلمه "ائتلاف" نوشته شده است "(اتحادیه های کارگری)". هبت.

عناصر آموزش خود^{۲۲} را میدهد، به عبارت دیگر سلاح ضد خویش را در اختیار وی می‌گذارد.

و اما بعد، چنان که دیدیم ترقی صنایع قشرهای تام و تمامی از طبقه حاکمه را به داخل پرولتاریا می‌راند و یا لاقلاً شرایط زندگی آنها را دستخوش تهدید قرار میدهد. اینان نیز به میزان زیاد، عناصر آموزش را^{۲۳} برای پرولتاریا همراه می‌آورند.

سرانجام، هنگامی که مبارزه طبقاتی به لحظه قطعی نزدیک میشود، جریان تجزیه‌ای که در درون طبقه حاکمه و تمام جامعه کهن انجام می‌پذیرد، چنان جنبه پرجوش و شدیدی به خود می‌گیرد که بخش کوچکی از طبقه حاکمه از آن روگردان شده به طبقه انقلابی، یعنی طبقه‌ای که آینده از آن اوست، می‌پیوندد. به همین جهت است که مانند گذشته، که بخشی از نجباء به سوی بورژوازی می‌آمدند، اکنون نیز قسمتی از بورژوازی و یا عده‌ای از صاحبان نظران بورژوازی، که توانسته‌اند از لحاظ تئوری به درک جنبش اجتماعی نائل آیند، به پرولتاریا می‌گروند.

بین همه طبقاتی که اکنون در مقابل بورژوازی قرار دارند تنها پرولتاریا یک طبقه واقعاً انقلابی است. تمام طبقات دیگر، بر اثر تکامل صنایع بزرگ راه انحطاط و زوال می‌پیمایند و حال آن که پرولتاریا خود ثمره و محصول صنایع بزرگ است.

صنوف متوسط: یعنی صاحبان صنایع کوچک، سوداگران خرده‌پا، پیشه‌وران و دهقانان، همگی برای آن که هستی خود را، به عنوان صنف متوسط، از زوال برهانند، با بورژوازی نبرد می‌کنند. پس آنها انقلابی نیستند بلکه محافظه‌کارند. حتی از این هم بالاتر، آنها مرتجعند. زیرا می‌کوشند تا چرخ تاریخ را به عقب باز گردانند. اگر آنها انقلابی هم باشند تنها از این جهت است که در معرض این خطرند که به صفوف پرولتاریا رانده شوند، لذا از منافع آنی خود دفاع نمی‌کنند بلکه از مصالح آتی خویش مدافعه می‌نمایند، پس نظریات خویش را ترک می‌گویند تا نظر پرولتاریا را بپذیرند.

لومپن پرولتاریا، این محصول انفعالی پوسیدگی تحتانی‌ترین قشرهای جامعه کهن، در جریان انقلاب پرولتاری، در برخی نقاط به طرف جنبش کشیده

۲۲ - در طبع انگلیسی چاپ ۱۸۸۸ به جای عبارت "عناصر آموزش خود" چاپ شده است "عناصر آموزش سیاسی و عمومی خود". هیت.

۲۳ - در طبع انگلیسی چاپ ۱۸۸۸ به جای عبارت "عناصر آموزش" چاپ شده است "عناصر فرهنگ و ترقی". هیت.

میشود ولی بر اثر وضع عمومی زندگی خویش بسی بیشتر متمایل است که خود را به دسائس و تحریکات ارتجاعی بفروشد.

در اوضاع و احوال زندگی پرولتاریا، دیگر شرایط جامعه کهن نابود شده است. پرولتار مایملکی ندارد؛ مناسبات وی با زن و فرزند با مناسبات خانواده‌های بورژوازی هیچ گونه وجه مشترکی ندارد، کار نوین صنعتی و شیوه نوین اسارت در زیر یوغ سرمایه، که خواه در انگلستان و فرانسه و خواه در آمریکا و آلمان یکنواخت است، هر گونه جنبه ملی را از پرولتاریا زدوده است. قانون، اخلاق، مذهب، برای وی چیزی نیست جز خرافات بورژوازی که در پس آنها منافع بورژوازی پنهان شده است.

تمام طبقات پیشین، پس از رسیدن به سیادت، می کوشیدند آن وضع و موقع حیاتی را که به چنگ آورده‌اند تحکیم کنند و تمام جامعه را به شرایطی که طرز تملک آنها را تأمین کند، تابع سازند. اما پرولتارها تنها زمانی می توانند نیروهای مولده جامعه را به دست آورند که بتوانند شیوه کنونی تملک خود و در عین حال همه شیوه‌های مالکیتی را که تاکنون وجود داشته است از میان ببرند. پرولتارها از خود چیزی ندارند که حفظش کنند، آنها باید آن چه را که تا کنون مالکیت خصوصی را حفاظت می نمود و آن را مأمون و مصون می ساخت نابود گردانند.

کلیه جنبش‌هایی که تاکنون وجود داشته یا جنبش اقلیت‌ها بوده و یا خود به سود اقلیت‌ها انجام می گرفته است. جنبش پرولتاریا جنبش مستقل اکثریتی عظیم است که به سود اکثریت عظیم انجام می پذیرد. پرولتاریا، یعنی تحتانی ترین قشر جامعه کنونی، نمی تواند برخیزد و نمی تواند قد برافرازد بی آن که تمام روبنای شامل آن قشرهایی که جامعه رسمی را تشکیل میدهند، منفجر گردد.

مبارزه پرولتاریا بر ضد بورژوازی در آغاز، اگر از لحاظ معنی و مضمون ملی نباشد از لحاظ شکل و صورت ملی است. پرولتاریای هر کشوری طبیعتاً در ابتدای امر باید کار را با بورژوازی کشور خود یکسره نماید.

ما ضمن توصیف مراحل کلی رشد و تکامل پرولتاریا آن جنگ داخلی کم و بیش پنهانی درون جامعه موجود را، تا آن نقطه‌ای که انقلابی آشکار درمی گیرد و پرولتاریا با برانداختن بورژوازی از طریق زور، حاکمیت خویش را پی می افکند، دنبال کرده‌ایم.

چنان که دیدیم، کلیه جوامعی که تاکنون وجود داشته‌اند، بر بنیاد تضاد طبقات ستمگر و ستمکش استوار بوده‌اند. اما برای آن که بتوان طبقه‌ای را در معرض جور و ستم قرار داد لازم است شرایطی را تأمین نمود که طبق آن، طبقه ستمکش لااقل بتواند برده وار زندگی کند. سرف در شرایط سرواژ به عضو کمون مبدل گردید - چنان چه خرده بورژوا در زیر یوغ استبداد فئودالی

به بورژوا تبدیل شد. برعکس کارگر معاصر، به جای آن که با ترقی صنایع، راه ترقی طی کند، پیوسته به وضعی نازل تر از شرایط زندگی طبقه خویش سقوط می نماید. کارگر دم بدم مسکین تر میشود و رشد مسکنت از رشد نفوس و ثروت هم سریع تر است. بدین سان آشکار میگردد که بورژوازی قادر نیست که بیش از این طبقه حکمروای جامعه باقی بماند و شرایط طبقه خویش را به عنوان قوانین تنظیم کننده‌ای به تمام جامعه تحمیل کند. وی قادر به حکمروائی نیست چون نمی تواند برای برده‌اش حتی زندگی برده‌واری را تأمین نماید و مجبور است بگذارد برده‌اش به چنان وضعی تنزل نماید که به جای آن که خود از قبل آنان تغذیه نماید آنها را غذا بدهد. جامعه نمی تواند بیش از این تحت سیطره بورژوازی بسر برد. بدین معنی که حیات بورژوازی دیگر با حیات جامعه سازگار نیست.

شرط اساسی برای وجود و سیادت طبقه بورژوازی عبارت است از انباشته شدن ثروت در دست اشخاص و تشکیل و افزایش سرمایه. شرط وجود سرمایه، کار مزدوری است. کار مزدوری منحصراً به رقابت فیمابین کارگران بسته است. ترقی صنایع، که بورژوازی مجری بلااراده و بلامقاومت آن است، به جای پراکندگی کارگران، که از رقابت آنها ناشی است یگانگی انقلابی آنها را با ایجاد جمعیت‌های کارگری به وجود می آورد. بنابراین با رشد و تکامل صنایع بزرگ، خود آن شالوده‌ای که بورژوازی بر اساس آن به تولید مشغول است و محصولات را به خود اختصاص میدهد فرو میریزد. بورژوازی مقدم بر هر چیز گورکنان خویش را به وجود می آورد. فنای او و پیروزی پرولتاریا به طور همانندی ناگزیر است.

پرولتارها و کمونیست‌ها

کمونیست‌ها و پرولتارها به طور کلی با یک دیگر چه مناسباتی دارند؟ کمونیست‌ها حزب خاصی نیستند که در برابر دیگر احزاب کارگری قرار گرفته باشند.

آنها هیچ گونه منافی، که از منافع کلیه پرولتارها جدا باشد، ندارند. آنها اصول ویژه‌ای^{۲۴} را به میان نمی‌آورند که بخواهند جنبش پرولتاری را در چهارچوب آن اصول ویژه بگنجانند.

فرق کمونیست‌ها با دیگر احزاب پرولتاری تنها در این است که از طرفی، کمونیست‌ها در مبارزات پرولتارهای ملل گوناگون، مصالح مشترک همه پرولتاریا را صرف نظر از منافع ملیشان، در مد نظر قرار میدهند و از آن دفاع می‌نمایند، و از طرف دیگر در مراحل گوناگونی که مبارزه پرولتاریا و بورژوازی طی میکند، آنان همیشه نمایندگان مصالح و منافع تمام جنبش هستند. بدین مناسبت کمونیست‌ها عملاً، با عزم‌ترین بخش احزاب کارگری همه کشورهای و همیشه محرک جنبش به پیش‌اند؛ و اما از لحاظ تئوری، مزیت کمونیست‌ها نسبت به بقیه توده پرولتاریا در این است که آنان به شرایط و جریان و نتایج کلی جنبش پرولتاری پی برده‌اند.

نزدیک‌ترین هدف کمونیست‌ها همان است که دیگر احزاب پرولتاری در پی‌آند، یعنی متشکل ساختن پرولتاریا به صورت یک طبقه، سرنگون ساختن سیادت بورژوازی و احراز قدرت حاکمه سیاسی پرولتاریا. نظریات تئوریک کمونیست‌ها به هیچ وجه مبتنی بر ایده‌ها و اصولی، که یک مصلح جهان‌گشای و یا اختراع کرده باشد، نیست.

این نظریات فقط عبارت است از بیان کلی مناسبات واقعی مبارزه جاری طبقاتی و آن جنبش تاریخی که در برابر دیدگان ما جریان دارد. الغاء مناسبات مالکیتی که تاکنون وجود داشته، چیزی نیست که صرفاً مختص به کمونیسم باشد.

۲۴ - در طبع انگلیسی سال ۱۸۸۸ به جای "ویژه" نوشته شده است "طریقتی". هیت.

کلیه مناسبات مالکیت پیوسته دستخوش تغییرات دائمی تاریخی و تبدلات همیشگی تاریخی بوده است.

مثلاً انقلاب فرانسه مالکیت فئودالی را ملغی ساخت و مالکیت بورژوازی را جانشین آن نمود.

صفت متمیزه کمونیسم عبارت از الغاء مالکیت به طور کلی نیست، بلکه عبارت است از الغاء مالکیت بورژوازی.

و اما مالکیت خصوصی معاصر بورژوازی، آخرین و کامل ترین مظهر آن چنان تولید و تملک محصولی است که بر تضادهای طبقاتی و استثمار فرد از فرد^{۲۵} مبتنی است.

از این لحاظ کمونیست‌ها می‌توانند تئوری خود را در یک اصل خلاصه کنند: الغاء مالکیت خصوصی.

ما کمونیست‌ها را مورد ملامت قرار میدهند که می‌خواهیم مالکیتی را که شخصاً به دست آورده شده و نتیجه کار خود شخص است، مالکیتی را که بنیاد همه آزادی‌ها و فعالیت‌ها و استقلال فردی را تشکیل می‌دهد ملغی سازیم.

مالکیتی که حاصل دسترنج و ثمره کار و کدیمین است! آیا مقصودتان مالکیت خرده بورژوازی و خرده دهقانی است که متعلق به قبل از دوران مالکیت بورژوازی بود؟ چه لازم است که ما آن را ملغی سازیم، این رشد صنایع است که آن را به طور روزمره ملغی ساخته و در کار الغاء کامل آن است.

و یا شاید از مالکیت خصوصی بورژوازی سخن می‌رانید؟ ولی مگر کار مزدوری یعنی کار پرولتاریا برای وی مالکیتی ایجاد میکند؟ به هیچ وجه. کار مزدوری، سرمایه یعنی آن مالکیتی را به وجود می‌آورد که کار مزدوری را استثمار میکند و تنها در صورتی میتواند افزایش یابد که کار مزدوری جدیدی ایجاد نماید تا مجدداً استثمارش کند. مالکیت در شکل کنونی آن مبتنی بر تضاد بین سرمایه و کار مزدوری است. اکنون هر دو جانب این تضاد را مورد بررسی قرار دهیم.

سرمایه‌دار بودن تنها به معنای اشغال یک مقام صرفاً شخصی در تولید نیست بلکه به معنای اشغال یک مقام اجتماعی در آن نیز هست. سرمایه یک محصول دسته جمعی است و تنها به وسیله فعالیت مشترک عده کثیری از اعضاء و فقط به وسیله فعالیت مشترک همه اعضاء جامعه می‌تواند به حرکت درآید.

۲۵ - در چاپ انگلیسی سال ۱۸۸۸ به جای عبارت "استثمار فرد از فرد" نوشته شده است "استثمار اقلیت از اکثریت". هیت.

پس سرمایه یک نیروی فردی نیست بلکه نیروی اجتماعی است. بنابراین هنگامی که سرمایه به یک مالکیت دسته جمعی، متعلق به کلیه اعضای جامعه مبدل گردد، این عمل در حکم آن نیست که مالکیت خصوصی به مالکیت اجتماعی تبدیل شده است، تنها خصلت اجتماعی مالکیت تغییر می یابد و مالکیت جنبه طبقاتی خود را از دست میدهد.

اکنون به کار مزدوری بپردازیم.

بهای متوسط کار مزدوری عبارت است از حداقل مزد، یعنی مجموعه وسائل معیشتی که برای یک کارگر لازم است تا بتواند به عنوان کارگر زندگی کند. بنابراین آن چه را که کارگر مزدور بر اثر فعالیت خویش به کف می آورد، بزحمت برای تجدید تولید زندگیش کافی است، ما به هیچ وجه در صدد آن نیستیم که تملک خصوصی محصولات کار را، که مستقیماً برای تولید مجدد زندگی به کار میرود، از میان ببریم. این تملکی است که مازادی ایجاد نمیکند تا با آن بتوان زحمت بازوی دیگری را محکوم حکم خویش ساخت. ما تنها می خواهیم جنبه مصیبت بار این تملک را از میان ببریم زیرا در این طرز تملک کارگر تنها برای آن زنده است که بر سرمایه بیافزاید و تا زمانی زنده است که مصالح طبقه حاکمه مقتضی شمرد.

در جامعه بورژوازی کار زنده فقط وسیله افزایش کار متراکم است. در جامعه کمونیستی کار متراکم فقط وسیله ای است که جریان زندگی کارگر را توسعه بخشیده و آن را سرشار تر و آسان تر می گرداند.

بدین ترتیب در جامعه بورژوازی، گذشته بر حال حکمرواست، در صورتی که در جامعه کمونیستی، حال بر گذشته حکمروا خواهد بود. در جامعه بورژوازی سرمایه دارای استقلال و واجد شخصیت است و حال آن که فرد زحمتکش محروم از استقلال و فاقد شخصیت است.

از بین بردن همین مناسبات است که بورژوازی آن را از بین بردن شخصیت و آزادی می نامد! وی حق دارد. در واقع هم سخن بر سر از میان بردن شخصیت بورژوازی و استقلال بورژوازی و آزادی بورژوازی است.

در داخل چهاردیوار مناسبات تولیدی کنونی بورژوازی، مفهوم آزادی عبارت است از آزادی بازرگانی، آزادی داد و ستد.

ولی با برافتادن رسم بازرگانی، بازرگانی آزاد نیز از میان خواهد رفت. سخنوری هائی که درباره بازرگانی آزاد میشود، مانند انواع رجزخوانی های دیگر بورژواهای ما درباره آزادی، به طور کلی فقط برای بازرگانی غیر آزاد و برای شهرنشینان برده شده قرون وسطائی می تواند معنی و مفهومی داشته باشد نه برای الغاء کمونیستی بازرگانی و مناسبات تولیدی بورژوازی و نیز خود بورژوازی.

شما از این که ما می‌خواهیم مالکیت خصوصی را لغو کنیم به هراس می‌افتید. ولی در جامعه کنونی شما، مالکیت خصوصی برای نه دهم اعضای جامعه لغو شده است. این مالکیت همانا در سایه آن موجود است که برای نه دهم دیگر موجود نیست. بنابراین شما ما را سرزنش می‌کنید که می‌خواهیم مالکیتی را ملغی سازیم که محرومیت اکثریت مطلق جامعه از مالکیت، شرط ضروری وجود آن است.

بالجمله شما ما را ملامت می‌کنید که می‌خواهیم مالکیت شما را ملغی سازیم. آری، واقعاً هم ما همین را خواستاریم.

از آن لحظه که دیگر تبدیل کار به سرمایه و پول و عواید ارضی و خلاصه به یک قدرت اجتماعی، که بتوان انحصارش نمود، میسر نباشد، یعنی از آن لحظه که مالکیت شخصی دیگر نتواند به مالکیت بورژوازی مبدل گردد، از همان لحظه است که شما اظهار می‌دارید شخصیت از میان رفته است.

بدین سان اقرار دارید که منظور شما از شخصیت چیز دیگری غیر از شخصیت فرد بورژوا یعنی مالک بورژوا نیست. چنین شخصیتی حقیقتاً هم باید از بین برود.

کمونیزم از احدی امکان تملک محصولات اجتماعی را سلب نمی‌نماید بلکه تنها از کسانی این قدرت را سلب میکند که از طریق این تملک کار دیگران را نیز محکوم خود می‌کنند.

معترضانه می‌گویند که بر اثر الغای مالکیت خصوصی هر گونه فعالیتی متوقف میشود و لختی و بطالت همگانی همه جا را فرا میگیرد.

در این صورت می‌بایستی جامعه بورژوازی مدتها پیش بر اثر لختی و بطالت نابود شده باشد زیرا در این جامعه آن که کار میکند چیزی به دست نمی‌آورد و آن که چیزی به دست می‌آورد کار نمی‌کند. همه این بیم و هراس‌ها به این تکرار مکرر محدود میشود که وقتی سرمایه وجود نداشت کار مزدوری نیز دیگر وجود نخواهد داشت.

کلیه آن ایرادهائی را که به شیوه کمونیستی تملک و تولید محصولات مادی وارد می‌آورند، عیناً همان‌ها را به شیوه تملک و تولید محصولات کار دماغی نیز انطباق میدهند. به همان سان که برای بورژوا الغاء مالکیت طبقاتی در حکم الغاء خود تولید است، بهمان ترتیب برای وی الغاء آموزش فرهنگ طبقاتی نیز در حکم الغاء آموزش به طور کلی است.

ولی آن آموزشی که وی در زوالش نُدبه سرائی میکند همان است که اکثریت عظیم انسان‌ها را به زائده ماشین مبدل میسازد.

اما شما الغاء مالکیت بورژوازی را از نظرگاه پندارهای بورژوا مآبانۀ خود درباره آزادی و فرهنگ و حقوق و غیره مورد سنجش قرار ندهید و در

نتیجه با ما به مجادله نپردازید. ایده‌های شما خود محصول مناسبات تولیدی جامعه بورژوازی و مناسبات بورژوازی مالکیت است، همان طور که احکام حقوقی شما نیز تنها عبارت است از اراده طبقه شما، اراده‌ای که مضمونش را شرایط مادی زندگی طبقه شما تعیین میکند.

شما در این پندار مغرضانه خود، که وادارتان می‌سازد مناسبات تولیدی و مناسبات مالکیت خود را از مناسباتی تاریخی که طی جریان تکاملی تولید تغییر میکند، جدا انگاشته و آن را به قانون جاودان طبیعت و تفکر بدل کنید، - با همه آن طبقاتی که قبل از شما حکمروائی کرده و راه فنا سپرده‌اند شریک و سهیم‌اید. هنگامی که سخن از مالکیت بورژوازی به میان می‌آید شما جرأت ندارید آن چه را که در مورد مالکیت دوران باستان و عهد فئودالی می‌کنید، در این مورد نیز درک کنید.

و اما الغاء خانواده! حتی افراطی‌ترین رادیکال‌ها نیز از این قصد پلید کمونیست‌ها به خشم درمی‌آیند.

خانواده کنونی بورژوازی بر چه اساسی استوار است؟ بر اساس سرمایه و مداخل خصوصی. خانواده به صورت تمام و کمال تنها برای بورژوازی وجود دارد و بی‌خانمانی اجباری پرولتارها و فحشاء عمومی مکمل آن است.

خانواده بورژوازی طبیعتاً با از میان رفتن این مکمل خود از بین میرود و زوال هر دو با زوال سرمایه توأم است.

ما را سرزنش می‌کنید که می‌خواهیم به استثمار والدین از اطفال خود خاتمه دهیم؟ ما به این جنایت اعتراف می‌کنیم.

ولی شما می‌گوئید که وقتی ما به جای تربیت خانگی تربیت اجتماعی را برقرار می‌سازیم، گرامی‌ترین مناسباتی را که برای انسان وجود دارد از میان می‌بریم.

اما مگر تعیین کننده پرورش خود شما جامعه نیست؟ مگر تعیین کننده این پرورش آن مناسبات اجتماعی که در درون آن به کار پرورش مشغولید و نیز دخالت مستقیم و یا غیر مستقیم جامعه از طریق مدرسه و غیره نیست؟ کمونیست‌ها تأثیر جامعه در پرورش را از خود اختراع نمی‌کنند؛ آنها تنها خصلت آن را تغییر میدهند و کار پرورش را از زیر تأثیر نفوذ طبقه حاکمه بیرون می‌کشند.

هر اندازه که در سایه رشد صنایع بزرگ پیوندهای خانوادگی در محیط پرولتاریا بیشتر از هم می‌گسلد و هر اندازه که کودکان بیشتر به کالای ساده و افزار کار مبدل می‌گردند، به همان اندازه یاهوسرائی‌های بورژوازی درباره خانواده و پرورش و روابط محبت آمیز والدین و اطفال بیشتر ایجاد نفرت میکند.

بورژوازی یک صدا بانگ میزند: آخر شما کمونیست‌ها می‌خواهید اشتراک زن را عملی کنید.

بورژوا زن خود را تنها یک افزار تولید می‌شمرد. وی می‌شنود که افزارهای تولید باید مورد بهره‌برداری همگانی قرار گیرند لذا بدیهی است که نمی‌تواند طور دیگری فکر کند جز این که همان سرنوشت شامل زنان نیز خواهد شد.

وی حتی نمی‌تواند حدس بزند که اتفاقاً صحبت بر سر آن است که این وضع زنان، یعنی صرفاً ابزار تولید بودن آنان، باید مرتفع گردد.

وانگهی چیزی مضحک‌تر از وحشت اخلاقی عالیجنابانه بورژواهای ما از این اشتراک رسمی زنان، که به کمونیست‌ها نسبت می‌دهند، نیست. لازم نیست کمونیست‌ها اشتراک زن را عملی کنند، این اشتراک تقریباً همیشه وجود داشته است.

بورژواهای ما، به این که زنان و دختران کارگران خود را تحت اختیار دارند، اکتفا نمی‌ورزند و علاوه بر فحشاء رسمی لذت مخصوصی می‌برند وقتی که زنان یک دیگر را از راه بدر کنند.

زناشویی بورژوازی در واقع همان اشتراک زنان است. حداکثر ایرادی که ممکن بود به کمونیست‌ها وارد آوردند این است که می‌خواهند اشتراک ریاکارانه و پنهانی زنان را رسمی و آشکار کنند. ولی بدیهی است که با نابود شدن مناسبات کنونی تولید، آن اشتراک زنان که از این مناسبات ناشی شده، یعنی فحشاء رسمی و غیر رسمی، نیز از میان خواهد رفت.

و نیز کمونیست‌ها را سرزنش میکنند که می‌خواهند میهن و ملیت را ملغی سازند.

کارگران میهن ندارند. کسی نمی‌تواند از آنها چیزی را که ندارند بگیرد. زیرا پرولتاریا باید قبل از هر چیز سیادت سیاسی را به کف آورد و به مقام یک طبقه ملی^{۲۶} ارتقاء یابد و خود را به صورت ملت درآورد؛ وی خودش هنوز جنبه ملی دارد، گرچه این اصلاً به آن معنایی نیست که بورژوازی از آن می‌فهمد.

جدائی ملی و تضاد ملت‌ها بر اثر رشد و توسعه بورژوازی و آزادی بازرگانی و بازار جهانی و یکسانی تولید صنعتی و شرایط زندگی منطبق با آن، بیش از پیش از میان می‌رود.

۲۶ - در طبع انگلیسی ۱۸۸۸ به جای عبارت "به مقام یک طبقه ملی ارتقاء یابد" چاپ شده است "به مقام طبقه رهنمون ملت ارتقاء یابد". هیت.

سیادت پرولتاریا از میان رفتن این جدائی و تضاد را بیش از پیش تسریع میکند. اتحاد مساعی لاقل کشورهای متمدن، یکی از شرایط اولیه آزادی پرولتاریاست.

به همان اندازه‌ای که استثمار فردی به وسیله فرد دیگر از میان میرود، استثمار ملتی به وسیله ملل دیگر نیز از میان خواهد رفت. با از بین رفتن تضاد طبقاتی در داخل ملت‌ها مناسبات خصمانه ملت‌ها نسبت به یک دیگر نیز از میان خواهد رفت.

اتهاماتی که از نقطه نظر مذهبی، فلسفی و به طور کلی ایده‌ئولوژیک به کمونیسم وارد میشود به هیچ وجه درخور بررسی مفصلی نیستند.

آیا ژرف اندیشی و بصیرت خاصی لازم است برای آن که پی ببریم که تصورات، نظریات و مفاهیم و در یک کلمه شعور انسان‌ها همپای شرایط معیشت و مناسبات اجتماعی و زندگی اجتماعی آنها تغییر می‌یابد؟

تاریخ ایده‌ها چه چیز دیگری جز این حقیقت را مبرهن می‌سازد که محصولات ذهن، موازی با محصولات مادی تحول می‌پذیرد؟ ایده‌های رایج و شایع هر زمانی پیوسته تنها عبارت بوده است از ایده‌های طبقه حاکمه.

از ایده‌هائی سخن میرانند که تمام جامعه را انقلابی میکند؛ ذکر این نکته تنها این حقیقت را روشن می‌سازد که در درون جامعه قدیم عناصر جامعه جدید تشکیل شده است و این که زوال افکار کهن همپا و همراه زوال شرایط کهن زندگی است.

هنگامی که دنیای قدیم در دست زوال بود مذاهب کهن مغلوب مذهب مسیح شدند. هنگامی که در قرن ۱۸ عقاید مسیحی در زیر ضربات افکار تجدد طلبانه نابود میشد، جامعه فنودال با بورژوازی که در آن ایام انقلابی بود در کار پیکاری مرگبار بود. ایده‌های مربوط به آزادی وجدان و مذهب، فقط مظهر سلطه آزادی رقابت در عرصه وجدانیات^{۲۷} بود.

به ما خواهند گفت: "ولی" "ایده‌های مذهبی و اخلاقی و فلسفی و سیاسی و حقوقی و غیره قطعاً در مسیر تکامل تاریخی تبدلات و تطوراتی یافته‌اند. اما خود مذهب و اخلاق و فلسفه و سیاست و حقوق در جریان این تبدل و تطور محفوظ مانده است.

به علاوه حقایق جاویدانی نظیر آزادی، عدالت و غیره وجود دارد که برای کلیه مراحل تکامل اجتماعی مشترک است. و حال آن که کمونیسم، به جای آن

۲۷ - در چاپ‌های بعد از چاپ آلمانی سال ۱۸۷۲ به جای "در عرصه وجدانیات" نوشته شده است "در عرصه معرفت". هیت.

که بدل تازه‌ای بیاورد، حقایق جاویدان و مذهب و اخلاق را از میان می‌برد و بدین سان با سراسر سیر تکامل تاریخی که تا کنون وجود داشته، مخالف است". این اتهام سرانجام به کجا منجر میشود؟ تاریخ کلیه جوامعی که تاکنون وجود داشته، در مسیر تناقضات طبقاتی، که طی ادوار مختلف اشکال گوناگونی به خود گرفته، سیر کرده است.

ولی این تناقضات هر شکلی که به خود گرفته باشند، باز استنمار شدن بخشی از جامعه به وسیله بخش دیگر، حقیقتی است که برای کلیه قرون گذشته عمومیت دارد. بدین مناسبت عجیبی نیست که شعور و ادراک اجتماعی کلیه قرون و اعصار گذشته، علی‌رغم همه اختلاف شکل‌ها و تفاوت‌ها، با شکل‌هایی یکسان و معین، یعنی با آن شکل‌هایی از معرفت سیر میکند که تنها بر اثر نابودی نهائی تناقض طبقات به کلی نابود خواهند شد.

انقلاب کمونیستی قطعی‌ترین شکل گسستن رشته‌های پیوند با مناسبات مالکیتی است که مائترک گذشته است؛ شگفت آور نیست اگر این انقلاب در جریان تکامل خود با ایده‌هایی که مائترک گذشته است به قطعی‌ترین شکلی قطع رابطه کند.

اینک از اعتراضات بورژوازی نسبت به کمونیسم بگذریم.

در فوق دیدیم که نخستین گام در انقلاب کارگری عبارت است از ارتقاء پرولتاریا به مقام طبقه حاکمه و به کف آوردن دموکراسی.

پرولتاریا از سیادت سیاسی خود برای آن استفاده خواهد کرد که قدم به قدم تمام سرمایه را از چنگ بورژوازی بیرون بکشد، کلیه آلات تولید را در دست دولت، یعنی پرولتاریا که به صورت طبقه حاکمه متشکل شده است، متمرکز سازد و با سرعتی هر چه تمام‌تر بر حجم نیروهای مولده بیافزاید.

البته این کار در ابتدا ممکن است تنها با دخالت مستبدانه در حقوق مالکیت و مناسبات تولیدی بورژوازی یعنی با کمک اقداماتی انجام گیرد که از لحاظ اقتصادی نارسا و نااستوار به نظر می‌رسند، ولی در جریان جنبش، خود به خود نشو و نما یافته و به کار بردن آنها به مثابه وسائلی برای ایجاد تحول در کلیه شیوه تولید امری احتراز ناپذیر است.

بدیهی است که این اقدامات در کشورهای گوناگون متفاوت خواهد بود.

ولی در پیشروترین کشورها میتوان به طور کلی اقدامات زیرین را مجری داشت:

۱- ضبط املاک و صرف عواید حاصله از زمین برای تأمین مخارج دولتی.

۲- مالیات تصاعدی سنگین.

۳- لغو حق وراثت.

- ۴- ضبط اموال کلیه مهاجرین و متجاسرین.
- ۵- تمرکز اعتبارات در دست دولت به وسیله یک بانک ملی با سرمایه دولتی و با حق انحصار مخصوص.
- ۶- تمرکز کلیه وسائط حمل و نقل در دست دولت.
- ۷- ازدیاد تعداد کارخانه‌های دولتی و افزارهای تولید و اصلاح و آباد ساختن اراضی طبق نقشه واحد.
- ۸- اجبار یکسان کار برای همه و ایجاد ارتش صنعتی به ویژه برای کشاورزی.
- ۹- پیوند کشاورزی و صنعت و کوشش در راه رفع تدریجی تضاد^{۲۸} بین ده و شهر.
- ۱۰- پرورش اجتماعی و رایگان کلیه کودکان و از میان بردن کار کودکان در کارخانه‌ها به شکل کنونی آن. در آمیختن امور تربیتی با تولید مادی و غیره و غیره.
- هنگامی که در جریان تکامل، اختلافات طبقاتی از میان برود و کلیه تولید در دست اجتماعی از افراد تمرکز یابد، در آن زمان حکومت عامه جنبه سیاسی خود را از دست خواهد داد. قدرت حاکمه سیاسی به معنای خاص کلمه عبارت است از اعمال زور متشکل یک طبقه برای سرکوب طبقه دیگر. هنگامی که پرولتاریا بر ضد بورژوازی ناگزیر به صورت طبقه‌ای متحد گردد، و از راه یک انقلاب، خویش را به طبقه حاکمه مبدل کند و به عنوان طبقه حاکمه مناسبات کهن تولید را از طریق اعمال جبر ملغی سازد، آن گاه همراه این مناسبات تولیدی شرایط وجود تضاد طبقاتی را نابود کرده و نیز شرایط وجود طبقات^{۲۹} به طور کلی و در عین حال سیادت خود را هم به عنوان یک طبقه از بین می‌برد.
- به جای جامعه کهن بورژوازی، با طبقات و تناقضات طبقاتیش، اجتماعی از افراد پدید می‌آید که در آن، تکامل آزادانه هر فرد شرط تکامل آزادانه همگان است.

۲۸ - در چاپ‌های بعدی آلمانی که از سال ۱۸۷۲ به بعد منتشر شده است به جای کلمه "تضاد" نوشته شده است: "اختلاف". ه.ت.

۲۹ - در چاپ‌های بعد از چاپ آلمانی سال ۱۸۷۲ به جای عبارت "و نیز شرایط وجود طبقات به طور کلی" نوشته شده است: "طبقات را به طور کلی منحل می‌نماید. ه.ت.

ادبیات سوسیالیستی و کمونیستی

I- سوسیالیسم ارتجاعی

الف. سوسیالیسم فنودالی

اشراف فرانسه و انگلیس بنا به اقتضاء موقع تاریخی خویش مأموریتشان این بود که بر ضد جامعه معاصر بورژوازی هجونا مه‌هائی بنگارند. در انقلاب ژوئیه سال ۱۸۳۰ در فرانسه و در جنبش طرفداران رفرم پارلمانی در انگلستان، اشراف یک بار دیگر از تازه به دوران رسیده منفور شکست خوردند. از این پس دیگر سخنی از یک مبارزه جدی سیاسی نمی توانست در میان باشد. تنها راه مبارزه از طریق ادبیات برایشان باقیمانده بود، اما در عرصه ادبیات نیز دیگر عبارت پردازی‌های دوران تجدید سلطنت^{۳۰} غیر ممکن شده بود. اشراف برای جلب شفقت، می بایستی به ظاهر چنین جلوه گر سازند که دیگر در بند منافع خود نیستند و دادخواست آنان بر ضد بورژوازی فقط به خاطر حفظ منافع طبقه کارگر استوار شده است. آنان خود را بدین دلخوش می ساختند که بر ضد سرور جدید خود هزلیات سروده و نجواکنان در گوش وی پیشگوئی‌های کمابیش شومی کنند.

بدین ترتیب سوسیالیسم فنودالی، که نیمی از آن نوحه سرائی، نیمی هزلیات، نیمی قصه گذشته و نیمی تهدید آینده است، به وجود آمد که گاه گاه دادنامه تلخ و بذله گویانه و نیشدارش مستقیماً قلب بورژوازی را جریحه دار میکرد ولی پیوسته به علت بی استعدادی کامل برای درک جریان تاریخ معاصر، تأثیر خنده آوری داشت.

۳۰ - مقصود تجدید سلطنت انگلستان (۱۶۶۰-۱۶۸۹) نیست بلکه تجدید سلطنت فرانسه است (۱۸۱۴-۱۸۳۰) (حاشیه انگلس برای ترجمه انگلیسی سال ۱۸۸۸). ه.ت.

اشراف، چنتای در یوزگی پرولتاریا را هم چون پرچی به حرکت در می آوردند تا مردم را از پی خود به راه اندازند ولی هر وقت که مردم به دنبال آنان روان شدند، نشان قدیمی فئودالی را در پشت آنان مشاهده کردند و با قهقهه بلند خالی از احترامی دوری گرفتند.

قسمتی از لژیونیمست‌های فرانسه و گروه "انگلستان جوان"^{۳۱} به اجراء این کمدی مشغول شدند.

هنگامی که فئودال‌ها ثابت میکنند که شیوه استثمار آنها از نوع دیگری و غیر از شیوه استثمار بورژوازی بوده است، فقط این نکته را فراموش میکنند که آنان در اوضاع و احوال به کلی دیگری که اکنون از میان رفته است به استثمار مشغول بودند. هنگامی که آنها خاطرنشان میکنند که در دوران سیادتشان پرولتاریای معاصر وجود نداشت این نکته را فراموش میکنند که اتفاقاً بورژوازی معاصر ثمره ناگزیر نظام اجتماعی آنهاست.

به علاوه فئودال‌ها آن قدر جنبه ارتجاعی انتقادات خویش را کم پنهان می‌دارند که اتهام عمده‌شان بر ضد بورژوازی عبارت از همین است که در دوران سیادت بورژوازی طبقه‌ای نشو و نما می‌یابد که کلیه نظام اجتماعی کهن را منفجر خواهد ساخت.

آنها بورژوازی را بیشتر از این جهت نکوهش میکنند که وی پرولتاریای انقلابی را به وجود می‌آورد نه از این جهت که به طور کلی پرولتاریا را به وجود می‌آورد.

به همین جهت هنگام عمل سیاسی، در کلیه اقدامات جابرانه بر ضد طبقه کارگر شرکت می‌جویند و در زندگی عادی هم با همه عبارات پُر طمطراق فرصت را برای جمع کردن سیب‌های زرین^{۳۲} و یا مبادله وفا و محبت و آزادی با منافع حاصله از تجارت پشم گوسفند و چغندر و عرق را از دست نمیدهند.^{۳۳}

۳۱ - لژیونیمست‌ها حزب درباریان ملاک طرفدار استقرار مجدد سلسله بوربون‌ها هستند. گروه "انگلستان جوان" در حوالی سال ۱۸۴۲ تشکیل شد و شامل آن جرگه‌ای از اشراف انگلیسی و رجال سیاسی و ادیبان انگلستان بود که به محافظه‌کاران پیوسته بودند. دیزرائیلی و توماس کارلایل و غیره نمایندگان برجسته این گروه بودند. هیت.

۳۲ - در ترجمه انگلیسی سال ۱۸۸۸ در دنبال عبارت: "سیب‌های زرین" اضافه شده است "که از درخت صنایع می‌ریزد". هیت.

۳۳ - این مطلب اصولاً مربوط به آلمان است، که در آن اشرافیت فلاحت پیشه و یونکرها بخش عمده املاک خویش را تحت نظر خود به توسط مباشرین اداره میکنند و به علاوه صاحبان عمده کارخانه‌های چغندر قند و عرق سیب زمینی نیز هستند. اشراف ثروتمندتر انگلیسی هنوز به این پایه نرسیده‌اند، ولی آنان نیز می‌دانند چگونه می‌توان تنزل عواید

همان طور که کشیش پیوسته بازو به بازوی فنودال گام بر می داشته است، سوسیالیسم کشیشی نیز دوش به دوش سوسیالیسم فنودالی در حرکت است. هیچ چیز از این آسان تر نیست که به شیوه مرتاضانه مسیحی آب و رنگ سوسیالیستی داده شود. مگر مسیحیت نیز به ضد مالکیت خصوصی و زناشوئی و دولت پیکار نکرده است؟ مگر به جای آنها نکوکاری و مسکنت، زندگی مجرد و خوار داشتن نفس، رهبانیت و کلیسا را موعظه نموده است؟ سوسیالیسم مسیحی تنها به مثابه آب متبرکی است که کشیش‌ها بر خشم و غضب اشرافیت می پاشند.

ب. سوسیالیسم خرده بورژوازی

اشرافیت فنودال یگانه طبقه‌ای نیست که به دست بورژوازی سرنگون شده و شرایط گذرانش در جامعه معاصر بورژوازی وخیم تر گردیده و خود راه زوال را طی کرده است. صنف قرون وسطائی شهرنشینان و صنف دهقانان خرده پا اسلاف بورژوازی معاصر بوده‌اند. در کشورهایی که از لحاظ صنعتی و تجارتی کمتر رشد یافته‌اند، این طبقه تاکنون هم در کنار بورژوازی رشد یابنده زندگی جامد خود را ادامه میدهد.

در آن کشورهایی که مدنیت معاصر رشد یافته و بسط گرفته است خرده بورژوازی جدیدی به وجود آمده است - و به عنوان بخش مکمل جامعه بورژوازی دائماً سیر به وجود آمدن خود را طی میکند. این خرده بورژوازی بین پرولتاریا و بورژوازی در نوسان است. ولی رقابت، پیوسته افراد متعلق به این طبقه را به داخل صفوف پرولتاریا میراند و آنان دیگر شروع به درک این نکته میکنند که آن لحظه، که بر اثر رشد صنایع بزرگ به عنوان بخش مستقل جامعه معاصر به کلی از میان بروند، نزدیک است و جای آنها را در تجارت و صنعت و زراعت، بازرسان و مستخدمان اجیر خواهند گرفت.

در کشورهایی مانند فرانسه، که دهقانان به مراتب بیش از نیمی از کلیه نفوس را تشکیل میدهند، پیدایش نویسندگانی که جانب پرولتاریا را علیه بورژوازی گرفته و در انتقادات خویش نسبت به نظام بورژوازی مقیاس‌های خرده بورژوازی و خرده دهقانی را به کار می بردند و حزب کارگر را از نظرگاه خرده بورژوازی درک می نمودند، امری طبیعی بود. بدین ترتیب بود

حاصله از زمین را، با گذاردن نام خود در اختیار مؤسسين شرکت‌های سهامی کم و بیش مشکوک، جبران کرد. (حاشیه انگلس به ترجمه انگلیسی سال ۱۸۸۸).

که سوسیالیسم خرده بورژوا پدید آمد. سیسموندی نه تنها در فرانسه بلکه در انگلستان نیز بر رأس ادبیاتی از این نوع قرار دارد.

این سوسیالیسم با تیزبینی و بصیرتی فراوان توانسته است تضادهای موجوده در مناسبات تولیدی معاصر را درک نماید و ثناخوانی سالوسانه اقتصادیون را فاش کند و اثرات مخرب تولید ماشینی و تقسیم کار، تمرکز سرمایه و مالکیت ارضی، اضافه تولید، بحران‌ها، زوال ناگزیر خرده بورژوا و دهقان، فقر پرولتاریا، هرج و مرج تولید، عدم تناسب فاحش توزیع ثروت، جنگ‌های خانمانسوز صنعتی ملت‌ها با یک دیگر، منسوخ شدن آداب و رسوم سابق و مناسبات کهن خانوادگی و ملیت‌های قدیم را با شیوه انکارناپذیری مبرهن سازد.

ولی از نظر مضمون مثبت خود، این سوسیالیسم سعی دارد با وسائل کهن تولید و مبادله و به همراه آن مناسبات قدیمی مالکیت و جامعه کهن را بار دیگر احیاء نماید و یا آن که وسائل معاصر تولید و مبادله را از راه جبر و زور بار دیگر در چهارچوب مناسبات کهن مالکیتی که قبلاً به وسیله این وسائل تولید منفجر شده و ناچار می‌بایستی هم منفجر شود، بگنجاند. در هر دو حالت این سوسیالیسم، در عین حال، هم ارتجاعی است و هم تخیلی.

آخرین کلام این سوسیالیسم آن است که سازمان صنفی در صنایع و روابط پاتریارکال در کشاورزی مستقر گردد.

این طریقت در رشد و تکامل آتی خود به لند لند مرعوبانه‌ای مبدل گردید^{۳۴}

ج. سوسیالیسم آلمانی یا سوسیالیسم "حقیقی"

ادبیات سوسیالیستی و کمونیستی فرانسه، که تحت فشار بورژوازی حاکم به وجود آمده و مظهر ادبی مبارزه بر ضد این حاکمیت بود، زمانی به آلمان انتقال داده شد که در آنجا بورژوازی تازه مبارزه خود را بر ضد استبداد فئودالی شروع نموده بود.

فیلسوف‌ها و نیمه فیلسوف‌ها و دوستداران جملات زیبا در آلمان با حرص و ولع تمام در دامن این ادبیات چنگ زدند و فقط فراموش کردند که همراه با انتقال

۳۴ - در چاپ انگلیسی سال ۱۸۸۸ به جای عبارت "در رشد و تکامل آتی به لند لند مرعوبانه‌ای مبدل گردید" نوشته شده است: "سرانجام، هنگامی که حقایق سرسخت تاریخی کلیه آثار تخریب کننده این خود فریبی را زائل ساخت، این شکل سوسیالیسم به لند لند فلاکت باری مبدل گردید". هیت.

این نوشته‌ها از فرانسه به آلمان، شرایط حیاتی کشور فرانسه به آلمان منتقل نشده است. در اوضاع و احوال آلمان، ادبیات فرانسوی اهمیت عملی بلاواسطه خود را از دست داد و منظره یک جریان صرفاً ادبی را به خود گرفت. این ادبیات می‌بایستی فقط چیزی شبیه به خیالبافی فارغ‌بالان درباره یک جامعه واقعی^{۳۵} و درباره تحقق یافتن ماهیت انسانی به نظر آید. بدین سان خواست‌های نخستین انقلاب فرانسه برای فلاسفه آلمانی قرن هجدهم تنها به معنای خواست‌های "عقل عملی" به طور کلی بود و ابراز اراده بورژوازی انقلابی فرانسه هم در نظر آنها مفهوم قوانین اراده محض، اراده من حیث هی و اراده واقعاً بشری را داشت.

تمام کار مصنفین آلمانی منحصر به این شد که ایده‌های نوین فرانسوی را با وجدان فلسفی کهن خویش سازگار سازند و یا به عبارت صحیح‌تر ایده‌های فرانسوی را از نظرگاه فلسفی خود فراگیرند.

این عمل فراگرفتن به همان شکلی انجام گرفت که معمولاً زبان بیگانه را فرامیگیرند، یعنی از طریق ترجمه.

چنان که می‌دانیم، راهبان بر دست نویس‌هایی که بر آن آثار کلاسیک بت پرستان باستان نوشته شده بود، شرح حال بی‌معنای مقدسین کاتولیک را می‌نگاشتند. مصنفین آلمانی با ادبیات ضد دینی فرانسه درست عکس این رفتار را کردند بدین معنی که اباطیل فلسفی خود را در ظاهر متن فرانسه نوشتند. مثلاً در ذیل انتقاد فرانسوی از مناسبات پولی نوشتند: "از خود جدا شدن ماهیت بشری" و در ذیل انتقاد فرانسوی از دولت بورژوازی نوشتند: "الغاء سلطه کل تجریدی" و الخ.

آنان این عمل گنجاندن لفاظی‌های فلسفی ذیل تئوری‌های فرانسوی را به نام "فلسفه عمل"، "سوسیالیسم حقیقی"، "دانش آلمانی سوسیالیسم"، "بنیاد فلسفی سوسیالیسم" و غیره تعمیم کردند.

بدین ترتیب ادبیات سوسیالیستی - کمونیستی فرانسوی به کلی ماهیت واقعی خود را از دست داد. و از آنجائی که این ادبیات در دست آلمان‌ها دیگر مظهر مبارزه طبقه‌ای علیه طبقه دیگر نبود، آلمان‌ها مطمئن بودند که مافوق "یکطرفه بودن فرانسوی" قرار گرفته‌اند و به جای نیازمندی‌های حقیقی از نیازمندی به حقیقت و به جای منافع پرولتاریا از منافع ماهیت بشری و انسان‌ها به طور کلی یعنی انسانی که متعلق به هیچ طبقه‌ای نیست و اصولاً فی‌الواقع موجود نیست

۳۵ - در چاپ‌هایی که از طبع آلمانی سال ۱۸۷۲ به بعد شروع میشود عبارت "درباره یک جامعه واقعی" نیست. هیت.

بلکه تنها هستی او در آسمان مه‌آلود پندارهای فلسفی متصور است، دفاع می‌نمایند.

این سوسیالیسم آلمانی، که تمرین‌های اسکولاستیک مآب و چرند خود را آن قدر به شکل جدی و پُر حرارت تلقی میکرد و با جار و جنجال بازار گرمی می‌نمود، اندک اندک معصومیت عالم نمایانه خود را از دست داد.

مبارزه بورژوازی آلمان، به خصوص بورژوازی پروس بر ضد فئودال‌ها و سلطنت مطلقه و یا به عبارت دیگر جنبش لیبرالی، همواره جدی تر می‌گشت. بدین سان برای سوسیالیسم "حقیقی" فرصتی مطلوب به چنگ آمد تا خواست‌های سوسیالیستی را در مقابل جنبش سیاسی قرار دهد و بر حسب سنت موجود به لیبرالیسم، دولت انتخابی، رقابت بورژوازی، آزادی مطبوعات بورژوازی، حقوق بورژوازی، آزادی و مساوات بورژوازی لعنت بفرستد و توده مردم را موعظه کند که آنان از این جنبش بورژوازی هیچ طرفی برنخواهند بست، بلکه بر عکس در خطرند که همه چیز خود را از دست بدهند. سوسیالیسم آلمانی در موقع لازم فراموش می‌کرد که انتقاد فرانسوی، که وی انعکاس و تقلید بی‌روح آن بود، ناشی از فرض وجود جامعه معاصر بورژوازی و شرایط حیاتی مادی و ساختمان سیاسی متناسب با آن، یعنی ناشی از فرض کلیه آن مقدماتی بود که تازه در آلمان سخن از به دست آوردن آنها به میان آمده.

این سوسیالیسم برای حکومت‌های استبدادی آلمان و ملتزمین آنان مانند کشیشان و اولیاء مدارس و یونکرهای جاهل و عمال دیوانی این حکومت‌ها، به منزله مترسک مساعدی بر ضد بورژوازی تهدید کننده و معترض بود.

این سوسیالیسم مکمل تسلیت بخش تازیان‌های سوزان و گلوله‌های تفنگ بود که همین حکومت‌ها به کمک آنها قیام‌های کارگران آلمانی را سرکوب میکردند.

اگر بدین طریق سوسیالیسم "حقیقی" در دست دولت بدل به حربه‌ای برای مبارزه بر ضد بورژوازی می‌گشت، در عین حال مستقیماً هم مظهر منافع ارتجاعی یعنی منافع کوتاه نظران^{۳۶} آلمانی بود. پایه حقیقی اجتماعی ترتیبات موجود در آلمان، طبقه خرده بورژوائی است که بازمانده قرن شانزدهم است و از آن زمان تاکنون پیوسته شکل‌های تازه به تازه‌ای به خود گرفته است.

۳۶ - در چاپ انگلیسی سال ۱۸۸۸ در بخش مربوط به سوسیالیسم "حقیقی" به جای اصطلاحات: "کوتاه نظران آلمانی" و "کوتاه نظر آلمانی" نوشته شده است "فیلیستیورهای آلمانی" و "فیلیستیور خرده بورژوای آلمانی". هیت.

حفظ این خرده بورژوازی در حکم حفظ ترتیبات موجوده در آلمان است. این خرده بورژوازی با رعب تمام در انتظار آن است که سلطه صنعتی و سیاسی بورژوازی از طرفی به وسیله تمرکز سرمایه و از طرفی بر اثر رشد پرولتاریای انقلابی برایش نابودی و اضمحلال به بار بیاورد. به نظر وی چنین میرسید که سوسیالیسم "حقیقی" میتواند این هر دو نشان را با یک تیر بزند. لذا مانند بیماری همه گیری اشاعه می یافت.

این جامه که از تار عنکبوت تخیلات بافته و با گل‌های خوش نقش و نگار فصاحت تزیین یافته و با سرشک تأثرات مفرط شستشو داده شده بود، این جامه عارفانه که سوسیالیست‌های آلمانی در لفافه آن مشتی "حقایق جاویدان" ناقابل خود را نهان می ساخته‌اند تنها بر فروش کالای آنان در میان این جماعت می افزود.

سوسیالیسم آلمانی نیز به نوبه خود بیش از پیش پی میبرد که به عهده اوست که نماینده مطمئن این کوته نظران باشد.

این سوسیالیسم ملت آلمان را به عنوان یک ملت نمونه و کوته نظر آلمانی را مانند نمونه‌ای برای بشر اعلام میداشت و برای هر یک از دنائت‌هایش معنای سوسیالیستی عالی و باطنی قائل میشد، یعنی آن را درست به عکس آن چه که بود بدل میساخت. و پایان کار را به طرز پیگیر به جائی رساند که مستقیماً بر ضد روش "خشن و مخرب" کمونیست‌ها برخاست و اعلام داشت که خود وی در عالم بی‌غرضی با عظمت خویش مافوق هرگونه مبارزه طبقاتی قرار دارد. به جز چند استثناء معدود، آن چه که در آلمان به عنوان به اصطلاح تألیفات سوسیالیستی و کمونیستی جریان دارد، به این ادبیات پلید و بیزاری‌آور مربوط است.^{۳۷}

۳۷ - توفان انقلابی سال ۱۸۴۸ این مسلک فاسد را از میان برد و هوس سوداگری با سوسیالیسم را از سر پیروانش بیرون کرد. نماینده عمده و نمونه کلاسیک این مسلک آقای کارل گرون است. (حاشیه انگلس به چاپ آلمانی سال ۱۸۹۰).

II- سوسیالیسم محافظه کار یا بورژوائی

قسمتی از بورژوازی مایل است دردهای اجتماعی را درمان کند تا بقاء جامعه بورژوازی را تأمین نماید.

اقتصادیون، نوع پروران، انسان دوستان، مصلحین طبقه کارگر، بانیان جمعیت‌های خیریه، اعضای انجمن‌های حمایت از حیوانات، مؤسسين مجامع منع مسکرات و اصلاح طلبان خرده پا از همه رنگ و همه قماش، به این دسته تعلق دارند. این سوسیالیسم بورژوا حتی به صورت سیستم‌های تمام و کمالی در می‌آمد.

به عنوان مثال کتاب "فلسفه فقر" تألیف پروڈن را ذکر می‌کنیم. سوسیالیست‌های بورژوا می‌خواهند شرایط حیات جامعه معاصر را حفظ کنند ولی بدون مبارزات و مخاطراتی که ناگزیر از آن ناشی میشود. آنها می‌خواهند جامعه موجود را حفظ کنند ولی بدون عناصری که آن را انقلابی کرده و شیرازهاش را از هم می‌پاشد. آنها بورژوازی را بدون پرولتاریا می‌خواهند. بورژوازی عالمی را که در آن حکمرواست، طبیعتاً بهترین عوالم می‌پندارد. سوسیالیسم بورژوا این پندار تسلیت بخش را به صورت یک سیستم تمام و یا نیمه‌کاره‌ای در می‌آورد. هنگامی که این سوسیالیسم از پرولتاریا دعوت میکند که سیستم او را عملی نماید و در بیت‌المقدس جدید وی گام گذارد، در واقع توقع وی فقط آنست که پرولتاریا در جامعه کنونی هم چنان باقی بماند ولی اندیشه‌های کینه‌آمیز خود را درباره این جامعه به دور افکند.

نوع دومی از این سوسیالیسم، که کمتر سیستماتیک و منظم ولی بیشتر عملی است، می‌کوشید تا در طبقه کارگر نسبت به هر جنبش انقلابی نظریاتی منفی تلقین کند و اثبات نماید که برای طبقه کارگر فلان و یا بهمان اصلاحات سیاسی سودمند نیست بلکه تنها تغییر شرایط مادی و مناسبات اقتصادی مفید است. و اما مقصود این سوسیالیسم از تغییر شرایط مادی به هیچ وجه الغاء مناسبات تولیدی بورژوازی، که تنها از طریق انقلاب، عملی شدنی است، نمی‌باشد، بلکه مقصد اصلاحات اداری بر اساس مناسبات تولیدی موجود است. در نتیجه، در روابط بین سرمایه و کار مزدوری هیچ تغییری وارد نمی‌کند و در بهترین حالات، جز کاستن از مصارف سیادت بورژوازی و ساده تر کردن امور اقتصادی دولت بورژوازی عمل دیگری صورت نمیدهد.

سوسیالیسم بورژوازی تنها زمانی با چهره برازنده خود جلوگر میشود که به وجهی از سخنوری مبدل گردد. آزادی بازرگانی! به سود طبقه کارگر؛ حمایت گمرکی! به سود طبقه کارگر؛ زندان‌های انفرادی! به سود طبقه کارگر... - این است آخرین و تنها سخن جدی سوسیالیسم بورژوازی.

سوسیالیسم بورژوازی درست منحصر به این ادعا است که بورژوا بورژواست، به سود طبقه کارگر.

III- سوسیالیسم و کمونیسم انتقادی- تخیلی

ما در اینجا از آن ادبیاتی که در کلیه انقلاب‌های کبیر زمان کنونی، ترجمان خواست‌های پرولتاریا بوده است، سخن به میان نمی‌آوریم (نوشته‌های بابف و غیره).

اولین کوشش‌های پرولتاریا برای اجرای مستقیم منافع خاص طبقاتی خود در دوران هیجان عمومی، در دوران سرنگونی جامعه فئودال، ناگزیر، بر اثر عدم رشد خود پرولتاریا و هم‌چنین در نتیجه فقدان شرایط مادی رهائش، که تنها محصول عصر بورژوازی است، با شکست مواجه می‌گردید. ادبیات انقلابی که همراه این جنبش‌های نخستین پرولتاریا پدید شد، ناگزیر از لحاظ مضمون ارتجاعی است زیرا یک رهبانیت عمومی، و مساوات ناهمواری را موعظه میکند.

سیستم‌های اصلی سوسیالیستی و کمونیستی، یعنی سیستم سن‌سیمون، فوریه، آوئن و غیره در دوران اولیه که وصف آن گذشت، (رجوع کنید به بخش "بورژوازی و پرولتاریا") یعنی زمانی که مبارزه بین پرولتاریا و بورژوازی رشد نیافته بود، به وجود می‌آید.

راست است، مخترعین این سیستم‌ها تضاد طبقاتی و هم‌چنین تأثیر عناصر مخرب درون خود جامعه حاکمه را مشاهده می‌کنند، ولی برای خود پرولتاریا هیچ‌گونه فعالیت مستقل تاریخی، هیچ‌گونه جنبش سیاسی خاصی قائل نیستند. از آنجائی که رشد تضاد طبقاتی پا به پای رشد صنایع در حرکت است، لذا آنها هنوز از عهده دریافت شرایط مادی نجات پرولتاریا بر نمی‌آیند و در

جستجوی آن چنان علم اجتماعی و آن چنان قوانین اجتماعی هستند که بتواند این شرایط را به وجود آورد.

جای فعالیت اجتماعی را باید فعالیت اختراعی شخص آنها و جای شرایط تاریخی نجات را باید شرایط تخیلی آنها، و جای پیشرفت تدریجی پرولتاریا به صورت طبقه را باید تشکل جامعه طبق نسخه من درآوردی آنها بگیرد. در نظر آنها تاریخ آینده تمام جهان عبارت است از تبلیغ و اجرای عملی نقشه‌های اجتماعی آنان.

راست است آنها اعتراف می‌کنند که در نقشه‌های خودشان، به طور عمده از منافع طبقه کارگر، به عنوان دردمندترین طبقات مدافعه میکنند. پرولتاریا تنها از این نقطه نظر که دردمندترین طبقات است برای آنها وجود دارد.

ولی شکل نارس مبارزه طبقاتی و هم‌چنین وضع زندگانی خود این اشخاص کار آنها را به آنجا می‌کشاند که خود را برتر از تضاد طبقاتی تصور کنند. آنها می‌خواهند وضع همه اعضای جامعه، و حتی روزگار کسانی را که در بهترین شرایط به سر می‌برند، اصلاح نمایند. به همین جهت آنها همه اجتماع را بدون تفاوت و اختلاف و حتی طبقه حاکمه را با رجحان بیشتری مخاطب قرار میدهند. به نظر آنها کافی است که به سیستم ایشان پی برده شود تا تصدیق شود که این سیستم بهترین نقشه برای بهترین جامعه ممکنه است.

به همین جهت آنان هر اقدام سیاسی و به ویژه انقلابی را طرد می‌نمایند و بر آنند که از طریق مسالمت‌آمیز به هدف خود دست یابند و در کوششند تا به کمک آزمایش‌های کوچک و البته بی‌نتیجه، و به زور مثال و نمونه راه را برای انجیل اجتماعی جدید خویش هموار کنند. این وصف خیالی از جامعه آینده زمانی پدیدار میشود که پرولتاریا هنوز در وضع بسیار رشد نیافته‌ای است و به همین جهت هنوز اوضاع خود را به شکلی خیالی در نظر مجسم میگرداند. این وصف ناشی از اولین شور و شوق انباشته از حدسیات برای اصلاح عمومی جامعه است.

ولی در این آثار سوسیالیستی و کمونیستی عناصر انتقادی نیز وجود دارد. این آثار به همه مبادی جامعه موجود حمله میبرد و به همین جهت، به میزان فراوان مواد و مصالح گرانبها برای تنویر افکار کارگران به دست داده است. استنتاجات مثبت آنها درباره جامعه آینده، مثلاً از میان بردن تضاد بین شهر و ده، الغاء خانواده و سودهای خصوصی و کار مزدوری، اعلام هماهنگی اجتماعی و تبدیل حکومت به یک اداره ساده دستگاه تولید - همه این اصول، تنها ضرورت رفع تضاد طبقاتی را، که تازه شروع به بسط کرده و فقط با ابهام و بی‌شکلی اولیه‌اش در نظر آنها روشن بود، بیان میکند. به همین جهت هم این اصول هنوز دارای جنبه به کلی تخیلی است.

اهمیت سوسیالیسم و کمونیسم انتقادی تخیلی با تکامل تاریخی نسبت معکوس دارد. به همان نسبت که مبارزه طبقاتی بسط می‌یابد و شکل‌های مشخص‌تری به خود می‌گیرد، این کوشش تخیلی برای قرار گرفتن مافوق این مبارزات و این روش منفی تخیلی نسبت به این مبارزات هر گونه اهمیت عملی و صلاحیت تئوریک خود را از دست می‌دهد. به این جهت اگر هم مؤسسين این سیستم‌ها از بسی جهات انقلابی بوده‌اند، پیروانشان پیوسته به صورت فرقی ارتجاعی در می‌آیند. آنان بدون توجه به تکامل تاریخی پرولتاریا، به نظرات کهنه آموزگارانشان سخت و محکم چسبیده‌اند. به همین جهت پیگیرانه در تلاشند بار دیگر مبارزه طبقاتی را کند ساخته و تناقضات را آشتی بدهند. آنها، هنوز در این آرزو هستند که از طریق آزمایش‌ها، پندارهای اجتماعی خود را عملی سازند و فالانسترهای^{۳۸} جداگانه‌ای به وجود آورند و کلنی‌های داخلی ("Home - colonies") احداث نمایند و ایکاری‌های کوچک^{۳۹} - چاپ بغلی اورشلیم جدید - ترتیب دهند و برای ایجاد تمام این کاخ‌های آسمانی ناچارند به قلوب نوع پرور و کیسه پول بورژواها مراجعه نمایند. اینان به تدریج به درجه سوسیالیست‌های ارتجاعی و یا محافظه کار، که ذکر آن گذشت تنزل میکنند و تنها از لحاظ یک فضل فروشی منظم تر و اعتقادی خیالی به قدرت معجز‌آسای دانش اجتماعی خود، از آنها متمایزند.

به همین جهت است که آنها با شدتی هر چه تمام تر علیه جنبش‌های سیاسی کارگران، که به عقیده ایشان فقط نتیجه بی‌اعتقادی کورکورانه به انجیل جدید است، قیام میکنند.

پیروان آوئن در انگلستان و پیروان فوریه در فرانسه به ترتیب، در آنجا علیه چارتریست‌ها و در اینجا علیه رفرمیست‌ها در حال قیامند.^{۴۰}

۳۸ - فالانستر عبارت بود از کلنی‌های سوسیالیستی بر طبق طرح فوریه؛ ایکاری نامی بود که کابه به کشور خیالی خود و بعدها به کلنی کمونیستی خود در آمریکا داده بود. (حاشیه انگلس به ترجمه انگلیسی منتشره در سال ۱۸۸۸).

۳۹ - Home-colonies (کلنی‌های داخل کشور) نامی است که آوئن به جامعه‌های نمونه کمونیستی خود داده بود. فالانستر نام کاخ‌های اجتماعی بود که فوریه طرح ریزی میکرد. ایکاری نام کشور تخیلی- پنداری بود که کابه سازمان کمونیستی آن را توصیف میکند. (حاشیه انگلس به طبع آلمانی سال ۱۸۹۰).

۴۰ - اشاره به طرفداران روزنامه "La Réforme" ("اصلاح")، ارگان حزب "سوسیال دمکرات" آلمان. هیت.

مناسبات کمونیست‌ها با احزاب مختلف اپوزیسیون

بنا بر آن چه که در بخش دوم گفته شد، مناسبات کمونیست‌ها با آن احزاب کارگری که اکنون دیگر وجود دارند یعنی چارتیست‌ها در انگلستان و طرفداران اصلاحات ارضی در آمریکای شمالی، روشن است.

کمونیست‌ها برای رسیدن به نزدیک‌ترین هدف‌ها و منافع طبقه کارگر مبارزه می‌کنند ولی در عین حال در جریان جنبش کنونی از آینده نهضت نیز مدافعه می‌نمایند. در فرانسه کمونیست‌ها، در مبارزه با محافظه‌کاران و بورژوازی رادیکال به حزب سوسیالیست دمکرات^۱ گرویده‌اند، بدون آن که از حفظ حق انتقاد نسبت به جملات و توهمات^۱ که از زمان انقلاب سنت شده است، صرف‌نظر کنند.

در سوئیس کمونیست‌ها از رادیکال‌ها حمایت می‌کنند ولی از نظر دور نمی‌دارند که این حزب از عناصر متضاد تشکیل شده است که قسمتی شامل سوسیالیست‌های دمکرات به سبک فرانسه و قسمت دیگر شامل بورژواهای رادیکال است.

در میان لهستانی‌ها، کمونیست‌ها از حزبی که انقلاب ارضی را شرط نجات ملت می‌داند، یعنی همان حزبی که در سال ۱۸۴۶ قیام کراکوی را برپا کرده است، پشتیبانی می‌نمایند.

۴۱ - آن موقع معرف این حزب در پارلمان لدر-و-رلن و در ادبیات لوئی بلان و در مطبوعات روزانه، روزنامه "La Réforme" بود. معنی نام سوسیالیست دمکرات این بود که قسمتی از حزب دمکرات و یا جمهوریخواه، مانند واضعین این نام، کم و بیش رنگ سوسیالیستی داشته است. (حاشیه انگلس به ترجمه انگلیسی منتشره سال ۱۸۸۸).

حزبی که خود را در فرانسه سوسیالیست دمکرات می‌نامید از لحاظ سیاسی تحت رهبری لدر-و-رلن و از لحاظ ادبی تحت سرپرستی لوئی بلان بود؛ لذا این حزب با سوسیال دمکراسی امروزی زمین تا آسمان تفاوت داشته است. (حاشیه انگلس به طبع آلمانی سال ۱۸۹۰).

در آلمان حزب کمونیست، تا زمانی که بورژوازی روش انقلابی دارد، همراه بورژوازی بر ضد سلطنت مستبده و مالکین فئودال و خرده بورژوازی ارتجاعی گام برمی دارد.

ولی حزب کمونیست حتی لحظه‌ای هم از این غافل نیست که حتی‌المقدور، در مورد تضاد خصمانه بین بورژوازی و پرولتاریا، شعور و آگاهی روشن تری در کارگران ایجاد کند تا کارگران آلمانی بتوانند بلافاصله از آن شرایط اجتماعی و سیاسی که سیادت بورژوازی بایستی به بار آورد مانند حربه‌ای بر ضد خود او استفاده کنند و فوراً پس از برانداختن طبقات ارتجاعی در آلمان، مبارزه بر ضد خود بورژوازی را شروع نمایند.

کمونیست‌ها توجه اساسی خود را به آلمان معطوف می دارند زیرا آلمان در آستان یک انقلاب بورژوازی قرار دارد و این تحول را در شرایط یک مدنیت اروپائی به طور کلی مترقی تر و یک پرولتاریای به مراتب رشد یافته تری نسبت به انگلستان قرن هفدهم و فرانسه قرن هجدهم انجام خواهد داد. لذا انقلاب بورژوازی آلمان می تواند فقط پیش درآمد بلاواسطه یک انقلاب پرولتاریائی باشد.

خلاصه کمونیست‌ها همه جا از هر جنبش انقلابی بر ضد نظام اجتماعی و سیاسی موجود، پشتیبانی می کنند.

آنها در تمام این جنبش‌ها مسئله مربوط به مالکیت را، بدون وابستگی به این که شکلی کم یا بیش رشد یافته به خود گرفته باشد، به عنوان مسئله اساسی جنبش تلقی میکنند.

سرانجام، کمونیست‌ها همه جا برای نیل به اتحاد و توافق احزاب دمکراتیک همه کشورها می کوشند.

کمونیست‌ها عار دارند که مقاصد و نظریات خویش را پنهان سازند. آنها آشکارا اعلام می کنند که تنها از طریق واژگون ساختن همه نظام اجتماعی موجود، از راه جبر، وصول به هدف‌هایشان میسر است. بگذار طبقات حاکمه در مقابل انقلاب کمونیستی بر خود بلرزند. پرولتارها در این میان چیزی جز زنجیر خود را از دست نمی دهند. ولی جهانی را به دست خواهند آورد.

پرولتارهای جهان متحد شوید!

TOUFAN حساب بانكى www.toufan.org

Postbank Hamburg
BLZ.: 20110022
Konto – Nr.: 2573302600
GERMANY

TOUFAN آدرس

POSTFACH 103825
60108 FRANKFURT
GERMANY

۰۶۹ / ۹۶۵۸۰۳۴۶

شماره دورنگار (فکس) آلمان